



شعاع مهر حسین (ع)

در ادب گُرد

اهل سنت

۱۹۷۶ء

شاهرخ اورامی



اورامی، شاهرخ، ۱۳۴۴، گردآورنده
شعاع مهر حسین(ع) در ادب کرد اهل سنت / نوشته شاهرخ اورامی. -- تهران: مجمع جهانی
تقریب مذاهب اسلامی، معاونت فرهنگی، ۱۳۸۵.
۱۰۴ ص.

ISBN: 964-7994-70-2

فارسی - کردی.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. حسین بن علی(ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق. -- شعر. ۲. شعر مذهبی کردی -- مجموعه‌ها.
۳. شعر کردی -- ترجمه شده به فارسی -- مجموعه‌ها. ۴. شعر فارسی -- ترجمه شده از
کردی -- مجموعه‌ها. ۵. شاعران ایرانی -- کردستان. الف. مجمع جهانی تقریب مذاهب
اسلامی. معاونت فرهنگی. ب. عنوان.

۸ قا ۹/ ۲۱۰۸

م ۸۳ - ۳۴۹۹۷

PIR ۳۲۵۶ / آ ۲۴۳ الف ۸۶

کتابخانه ملی ایران



مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی

اسم کتاب: شعاع مهر حسین(ع) در ادب کرد اهل سنت

مؤلف: شاهرخ اورامی

ناشر: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی - معاونت فرهنگی و پژوهشی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۵ هـ ش

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: ۲ - ۷۰ - ۷۹۹۴ - ۹۶۴

قیمت: ۸۰۰۰ ریال

آدرس: تهران، ص. پ ۶۹۹۵ - ۱۵۸۷۵ تلفکس: ۴ - ۸۸۳۲۱۴۱۱

حق چاپ و نشر محفوظ

فهرست کتاب

- ۱ - پیش درآمد..... ۷
- ۲ - شعر اقبال لاهوری..... ۹
- ۳ - ماموستا محوی..... ۱۱
- ۴ - ماموستا حریق..... ۱۵
- ۵ - ماموستا وفایی..... ۱۹
- ۶ - مولانا خالد نقشبندی..... ۲۷
- ۷ - مولوی کرد..... ۳۱
- ۸ - ملامحمود بیخود..... ۳۳
- ۹ - سید احمد نقیب سلیمانیه..... ۳۷
- ۱۰ - گلشن کردستانی..... ۴۳
- ۱۱ - ماموستا نالی..... ۴۹
- ۱۲ - ماموستا ناری..... ۵۱
- ۱۳ - ماموستا ملاحسن دزلی..... ۵۳
- ۱۴ - ماموستا صاحبقران حمدی..... ۵۵
- ۱۵ - حاج ماموستا علامه سورین..... ۵۹
- ۱۶ - کاک معروف امینی کامیاران..... ۶۱
- ۱۷ - سید محمد باقر حیرت سجادی..... ۶۵
- ۱۸ - استاد سید ابراهیم ستوده..... ۶۷
- ۱۹ - میرزا شفیع گاوہ رودی..... ۷۵
- ۲۰ - ماموستا قانع..... ۷۷

- ۲۱ - ماموستا مجدلی سقزی ۸۳
- ۲۲ - ماموستا خسرو بیگ جوهری سنندجی ۸۵
- ۲۳ - آیت الله مردوخ کردستانی ۸۷
- ۲۴ - شیخ عبدالکریم خانہ شوری ۸۹
- ۲۵ - حضرت پیر قرہ چی وار ۹۱
- ۲۶ - شیخ رضا کرکوکلی ۹۳
- ۲۷ - حاج شاهرخ اورامی ۱۰۳

پیش در آمد

«ان الحسین مصباح الهدی وسفينة النجاة»: (حدیث نبوی) حبّ آل البیت که از وصایای ائمه اربعه اهل سنت به ویژه حضرت امام شافعی (رض) است، سال‌های متمادی بلکه قرن‌ها است در رگ و پی مؤمنان خداجوی مناطق کردنشین اهل سنت رسوخ دارد و این امر بر کسی پوشیده نیست. وجود اسامی مبارک محمد، محمود، مصطفی، احمد، طاها، یاسین، علی، حیدر، مرتضی، حسن، مجتبی، حسین، صدیقه، زهرا، بتول و فاطمه در میان تمامی خواهران و برادران کرد از دورترین نقطه مرز بازرگان در آذربایجان غربی، تا پایین‌ترین نقطه نزد مرزنشینان بانه و مریوان و در دل روستاها دلیلی کافی بر این مدعا است.

اسامی آبادی‌های جعفر آباد، علی آوا، حسن آوا، حسین آوا و غیره... نشانه تبرک جستن به حب آل البیت می‌باشد، و قسم مردم منطقه، به این شکر امام حسین، به دو دست حضرت عباس و یا ضامن نمودن در ساختمان‌سازی و ازدواج به نام حضرت علی (ع) با عبارت یا شای مشکل گشا - که خطاب به مولا است - همه و همه گویای ادای احترام مردم منطقه نسبت به خاندان نبوت و اهل بیت است.

در این راستا ادیبان متعهد و عاشق به دین منطقه حزن‌انگیزترین، و سوزناک‌ترین تراوشات فکری و قلمی خود را در قالب اشعار فارسی و کردی تقدیم این خاندان مطهر نموده‌اند، که نشانه بارز اخلاص آن بزرگواران

می‌باشد. کتاب حاضر که منعکس کننده گوشه‌ای از ابراز ارادت شاعران کرد نسبت به اهل بیت ک نبی اکرم(ص) است، حاوی اشعاری است که یا مستقیماً به نام امام حسین(ع) سروده شده و یا به نحوی در مدح و منقبت اهل بیت و تجلیل از مقام ایشان و شهادت است و اشاره‌ای به فرهنگ عاشورا دارد.

البته قصد مؤلف این غم‌نامه فقط آن نبوده که اشعاری گرد آورد که ردیف یا قافیه آن با نام مبارک حسین(ع) تزیین یافته باشد، بلکه در واقع می‌خواهیم روشن نماییم که محبت حسین(ع)، واقعه عاشورا و کربلا، محرم، حق‌جویی و حق‌خواهی حسین(ع) و فرهنگ شهادت در ادبیات کردی تا چه اندازه انعکاس یافته است.

نگارنده این ادعا را ندارد که تمامی اشعار مرتبط با موضوع را جمع آوری کرده است، بلکه آثار زیادی از سراینندگان اشعار به دست ما نرسیده است و این اثر، آغازی است برای این کار و تلاشی است برای ابراز ارادت نسبت به اهل بیت علیهم السلام.

امید آن که مقبول روح بلند و جاودانه حضرت اباعبدالله قرار گیرد. ان شاء الله.

«هو المعبود»

هر که پیمان با هو الموجود بست
 گردنش از بند هر معبود رست
 چون خلافت رشته از قرآن گسیخت
 حریت را زهر اندر کام ریخت
 خاست آن سر جلوه خیر الامم
 چون سحاب قبله باران در قدم
 بر زمین کربلا بارید و رفت
 لاله در ویرانها کارید و رفت
 تا قیامت قطع استبداد کرد
 موج خون او چمن ایجاد کرد
 بهر حق در خاک و خون گردیده است
 پس بنای لا اله، گردیده است
 رمز قرآن از حسین آموختیم
 ز آتش او شعله ها اندوختیم

«علامه مرحوم اقبال لاهوری»

ماموستا «محوی»

تنها کسی که یادآور افکار بدیع و مضامین پیچیده (بیدل دهلوی) در ادبیات کرد می باشد ماموستا محوی است، که قصاید و اشعار بکسر و زیبای او ما را به سوی عرفان مولانا جلال الدین رومی رهنمون می سازد. این عارف دل آگاه، نامش ملا محمد فرزند عثمان بالخی است و متولد سال ۱۲۵۲ هـ ق که در هفت سالگی به فراگیری علوم دینی می پردازد سپس از کردستان عراق به ایران می آید و در دارالاحسان سنندج و مدرسه علوم دینی مهاباد تحصیل می کند، پس از آن به بغداد رفته و خدمت علامه مفتی زهاوی می رسد و نیز علامه شیخ محمود آلوسی صاحب تفسیر معروف (روح المعانی) را درک نموده است و پس از اخذ اجتهاد در شهر خویش به کار قضاوت مشغول می شود و با تاسیس مدرسه و خانقاه عملا به عالم عرفان روی می آورد. وی در ماه شوال ۱۳۲۴ هـ ق رحلت نمود و در خانقاه خود مدفون است.

شمیم عشق و ارادت به آل البیت پاکیزه حضرت رسول اکرم (ص) در اشعار محوی مشهود است، محوی در قطعه زیر مقایسه ای دارد بین شرایط و اوضاع زمان خویش با دوران امام حسین (ع) که مردم راه جفا را در پیش گرفتند و از مسیر عهد و وفا به دور افتادند، و مردم این عصر هم (عصر خودش) حقیقت را وارونه می بینند، آن چنان که بین یزید بسطامی و یزید ابن معاویه تفاوتی قائل نیستند. محوی معتقد است که در دوره حضرت حسین ابن علی (ع) مردم پست و فرومایه حرمت سلالة رسول الله را ندانستند، و به روی فرزند او شمشیر کشیدند و شیران را به کشتن داده که روبه صفتان به عیش و نوش مشغول گردند.

به غزل زیر از ماموستا محوی در این مورد دقت شود:

له سایه ی ده وری چه رخی سوفله په روه رله ک به له ک ددوی
سه گی ناواته خوازی ئیسکی وشتر بوله شه ک ده دوی

ده بینم شیری شیر نه فکه ن ده له ک که ولی ده کا، ده بیهم
به کولی کلکه وه ریوی له گهل که ولی ده له ک ددوی

ده بینم بایه زیده، وه ک په زیدیکی ده بینم خهلق
به بی پرده شه یاطینی له نه حوالی مه له ک ددوی

نه ناوی روژ و مه ه بردن، نه باسی صه در و شه ه کردن
«موحد» هر ده بی هر یه ک بناسی هر له یک بدوی
مونه جیم فکری صنایع بوله به حث و فکری نه فلاکا،
که پیریژن هه میشه هر له نه حوالی خه ره ک ده

زمانه ی سوفله په روه و راه واجی سوفله یی داوه
که دائیم نه و دمه سویره، له گه ل نان و نمه ک ده دوی

مومه ییز چی رخی که ج ره و بی، نه که ی «مه حوی» که مالت خه رچ
زوبانی تیغی نه و ده رحه ق به حه رفی من له ک ده دوی...

«شگفتا دوره و زمانه ای عجیب است، در ظلّ روزگار دون پرور و
سفله پرور، آن کس که تا دیروز نان شب نداشت، اکنون دم از هزار به بالا
می زند. مثال سگ گرسنه که تا دیروز در حسرت استخوان شتر بود و تمنای
آن را داشت و اکنون دم از گوشت گوسفند و بره می زند.

شیران شیرافکن را می نگریم که بر خاک زمین افتاده اند و روبه صفتان
مشغول کردن پوست آنان شده اند، شگفتا چه عصر و زمانه ای است، زمانه به
گونه ای گردیده است که می بینم فلانی در زهد و پارسایی و تقوا مانند

«بایزید»^(۱) می‌باشد، اما مردم نادان چنین می‌انگارند که او «یزید بن معاویه» است و به چشم یزید به او نگاه می‌کنند... اینان شیاطین صفتانی‌اند که بی‌محابا دم از احوال ملائکه و فرشتگان خدا می‌زنند! کسی که خدانشناس و موحد است نباید هیچ کس و هیچ چیزی را شریک و همتای خداوند بداند، زمانه و روزگار دون پرور، فرومایگی را رواج داده به نحوی که در هر جایی صحبت از زر و سیم است و نان و نمک، و افراد پر مدعا بر اریکه قدرت تکیه زده‌اند، به جای مردانگی و بلندنظری، کوتاه بین و فرومایه‌اند.

ای محوی، مادام که چرخ کجرو و کج رفتار قدرت را در ید خویش دارد تو کمالات معنویات را مفت خرج مکن زیرا تیغ زبان روزگار در صدد این است که نام تو را برای همیشه از صفحه دهر محو کند و از بین ببرد... زیرا تو اهل حقیقتی.»

این قطعه به خوبی حاکی از درک و شناخت محوی از روزگاری است که در آن، حقیقت بر مردم مشتبه شده است و نیز تنفر عمیق محوی را از یزید بیان می‌کند، و چه هنرمندانه وقایع را ترسیم و بدون ذکر نام، شخصیت موحد و حق طلب شهید کربلا را می‌ستاید. در غزلی دیگر که با مطلع:

ده وری هر چاویکی نه مرو داوه صد فهوجی به لا
دین و دل یه غما ده که ن چاری که ن نهی شیخ و مه لا

شروع می‌شود در بیت ششم غزل می‌فرماید:

تورکی من کوشتار خانه‌ی عاشقانی دیسی، وتی
من (برنجی بر یزید) ئیره (ایکنجی کهر به لا)

۱ - با یزید بسطامی از خاصان خدا و اولیاء الله است. اسم اصلی او طیفور بوده و ملقب به بایزید بسطامی. متولد بسطام از ناحیه سمنان می‌باشد، که در سال ۲۶۱ هـ. ق وفات نموده است، سلسله طیفوریه به ایشان نسبت داده شده است. پدر او کبر و مجوسی بوده است. خود مسلمان شده و عاشق دین و جمال نبوی می‌گردد و به مسلک عارفان در می‌آید. در تذکرها به ویژه تذکره الاولیا شرح حال و کلمات او آمده است و نیز در آثار دیگر عطار چون الهی نامه منطق الطیر و در بوستان سعدی و نفحات الانس جامی نیز گفتار او آمده است. آرامگاه ایشان در بسطام، از قراء شاهرود مورد طواف عاشقان عرفان و تصوف ایرانی اسلامی می‌باشد.

که در این بیت به حادثه کربلا و شهادت امام حسین(ع) و یاران او در دشت
نینوا، به دست لشکریان یزید ابن معاویه اشاره دارد.

ترجمه شعر بدین‌گونه است: ترک من، که کشتارگاه عاشقان خود را دید،
گفت من یزید اولم و این جایگاه نیز کربلای دوم...

ابیات پیش از این بیت اشاراتی رمزی به شهادت طلبی و عشق حسینی دارد.
دقت بفمائید:

وه قتی نویژی سه رجه نازهی بو شه هیدی عیشقی دوست
مه وچ نه دانم ناسمانانه له ده نگی الصلاة

تا نه بوری توله سه، ری ناخه‌یه مه یدانی عشق
سه رله پیشی پی ده‌بی لهم ریگه‌داینی نه‌وه لا

«در هنگام نماز بر جنازه شهید عشق دوست تمامی آسمان‌ها را طنینی دیگر
فرا خواهد گرفت از پژواک الصلاة فرشتگان خدا، آن کس که راه عشقبازی را
به پیش می‌گیرد، شرط اول آن است که از جان خویش دست بشوید و پیش از
این‌که قدم بردارد از جان بگذرد زیرا این راه با سر طی می‌شود، نه با پا.»

حضرت محوی قدس سره در شعری دیگر در تأثیر فرهنگ عاشورائی حسینی
به فارسی غزلی دارد که مطلع آن چنین است:

کرد او گذر به خاک من خفته در بلا شاه آمد از برای زیارت به کربلا..
وادامه می‌دهد:

با آنکه جز بلاش زیبالا ندید باز
خواهد دل از خداهش حمایت زهر بلا
گر در رخس بدید منجم چو خال و خط،
گفت الخدر، غنوده به دور قمر بلا،
پایه حذر گذار درین ره تو «محویا»
راه محبت است بلا خفته بر بلا..

ماموستا «جه ریق»

استاد ملا صالح حریق متولد ۱۲۳۰ هـ ش در روستای زیبای ما بین سلیمانیه و سورداش، و در سال ۱۲۸۶ بعد از ۵۶ سال عمر دار فانی را وداع کرد. اشعار وی در عین سلامت و روانی، از تشبیهات و استعاره و جناس بهره وافی دارد و از شاعران نامدار کرد است که تا آخر عمر خویش در مهاباد ایران و در روستای برهان ماندگار شد. از عاشقان طریقت و تصوف بوده است که در غزلیاتش عشق به اسلام و نور نبوی موج می‌زند و به ویژه در غزل زیر که از بهترین غزلیات ادب کلاسیک کردی به شمار می‌رود، مانند سعدی و حافظ در ادب فارسی، داد سخن داده است و تأثیر عاشورا و محرم را در غزل عرفانی و سوزناک خویش یادآوری می‌نماید:

قطعه اول

چاوه کهم نه مرو له گولشه ن گول به عیشو هی خوی نواند
نه ک نمه ک گیریم به مهرگی تو قه سه م هیچ نه م دواند

گول به توزی پیتنه وه لاف و گه زافی لی دودا
صه د شو کور سه وزه ی نه سیمت هات نه ویشی لی ستاند

بو گولی روت ماتمه می په ر چه م ده بیننی بویه وا
مانگی نه وروزم به شیوه ن وه ک «موحه ره م خوی نواند»

تو خودا قهت غیره ته بو تو ئه ری سه روی ره وان
گول به بی تو واله باغا خیره تی خوی لی چه قاندا؟

بارجو ئینصاف بدهم چا که گولیش موشتاقته
هه رله شه رتی تویه سه رپوش و گریبانی دراند

هه رکه سی مایل به پیریکه و ته ریقیکی یه
تو به شوعله ی غه م حه ریقی وا وه جاخت هه لگراند

قطعه دوم

بو جه معی غه م و شادی نه بو روژی «موحه ره م»
روت به رگی گولی شادی و زولقت شه وی ماتمه م

ته فسیری شه وی وه صل و غه می روژی فراقه
مه شهوره له دنیا به به هشت و به جه هه ننه م

بو دل به ری مه عنی له حه ره م خانه یی نه سرار
خوی وقه له می ماوه حه ریق ئیسته به مه حه ره م

قطعه سوم

له ئادهم تا به خاتمه جو مله عالم پر صه‌دا و صه‌یته
به عیشقی چه زره‌تی له ولاک شه‌وی زیندوو نه بی مه‌یته

ته تیممه‌ی هر سه‌لات خاتمه‌ی همه‌د و ته‌حیه‌ی چه‌ق
شه‌نا بو آل و به‌یته، باقی هر شه‌فسانه‌و و به‌یته

له پاش سفیه‌ی خه‌راز و آیه‌تی تطهیری آل و به‌یت
به قوربان مه و حیان نایه به جومله زه‌یته‌و و که‌یته

قطعه اول:

«دیدگانم، امروز در گلشن گل با عشوه خاصی، خود را نمایان کرد اما به مرگ تو سوگند، هیچ گونه نگاه و ملاحظتی به وی نداشتیم. گل داشت به گرد و غبار برخاسته از قدمت تفاخر می‌کرد، صد مرتبه شکر خدا، که نسیم صبا‌ی تو آمد و آن را هم از وی گرفت. برای دیدن گل رخسار تو پرچم سیاه که رمز ماتم است، در جلوه است، و به همین دلیل است که اول روز ماه و نوروز من مثل محرم خود را نشان داد.

تو را به خدا سزاوار است برای شخصی چون تو ای سرور من، گل بدون حضور تو بر صحن باغ و چمن خیمه خود را برافرازد؟ با وجود این بایستی انصاف داد که گل نیز مشتاق دیدار تو گشته، و از شوق تو است، که پرده و گریبان خود را پاره کرد. هر که را بینی مرشد و پیری گرفته و طریقه‌ای را برگزیده، اما حریق، تو با شعله سوگواری و غم (جانی آتشین برافروختی).»

قطعه دوم

در این قطعه، مجدداً تاثیر محرم حسینی در ادبیات ماموستا حریق مشهود است و ماموستا حریق به طرز عارفانه و استادانه‌ای از عهده صنعت ایهام و استعاره ادبی بر آمده است، ملاحظه فرمائید:

روز محرم فرا نرسیده تا غم و شادی را کنار هم آورد که این گونه، رخسار تو، برگ گل شادی گشته و زلف تو نمونه شب غم و اندوه شده است. در دنیا مشهور است که شب وصل تو، بهشت است و روز فراق تو، جهنم. دلبر معنا در حرمخانه اسرار، محرم را برگزیده و حریق تنها خودش مانده و قلم او.

قطعه سوم

در این قطعه به شکوه آل البیت و تداعی آیه تطهیر تصریح دارد: «از آدم تا به ظهور حضرت خاتم (ص) تمامی عالم پر از شهرت وصیت این مطلب گردیده است که، به خاطر و به عشق حضرت لولاک اگر کسی زنده نباشد جزو اموات است.

و تتمه هر نماز و صلوة، و خاتمه هر حمد و تحیت خداوندی، مدح اهل بیت (ع) است و باقی هر چه هست افسانه خیال است مگر نه این که پس از نزول آیه تطهیر در شأن اهل بیت دگر جاندار و جماد نمی توانند مدح دگر کسان را قبول داشته باشند».

روانش به جنت شاد باد!

«وفایی مهابادی»

حاج میرزا عبدالرحیم معروف به وفایی متولد سال ۱۲۶۴ هـ ق در مهاباد. در کودکی پس از فراگیری مقدمات در مدرسه علوم دینی مسجد سور مهاباد، به ادامه تحصیل مشغول گشته و پس از طی مراحل مختلف علوم آن عصر، به کسب اجازه افتاء نایل می‌آید، و پس از تکمیل علوم و ارشاد به وادی تصوف و عرفان گام می‌نهد، و به زبان‌های فارسی، کردی و ترکی شعر سروده است و پس از سه مرتبه حج در حج سوم در عربستان وفات می‌نماید به سال ۱۳۱۸ هـ ق و در دامنه کوه احد به خاک سپرده شده است. وفایی بهترین سروده‌های خویش را در نعت پیامبر گرامی اسلام و مدینه منوره سروده است و در یک قصیده عرفانی که به اختصار چند بیت از آن را خواهیم آورد اشاره به سرور شهیدان کربلا دارد، و نیز در ابیاتی دیگر از تأثیرات واقعه عاشورا و شام غریبان نیز یاد می‌آورد. اول ابیاتی را که از قصیده عرفانی اش انتخاب کرده‌ایم ملاحظه فرمائید:

به دو زلفان ره سهن بازی، به دو نه گریچه طه ننازی
به دو چاوان سیحر بازی به دو لیوان مه سیحایی

که مان نه برویی به یوستی به عیشوه ی نه رکسی مه سستی
که سه همی خسته نیوشه سستی نه ماهه ریه ک له هه رلایی

هه لی دا دای له چه رگم، خستمی قه صدی سه ری کردم
شه هیدی که ربه لایی بو نه سیری ده سستی ته رسایی

ده خیل نهی هم جلیسان، نهی ره فیقان خزمه تا ماوم

به هه رنوعی که وا خوتان ده زانن بوم بکه ن رایسی

هه مو عومری عه زیزم صه رقی ده ردی ئینتظار ی بو

له به د به ختی (وفایی)، دا خو، دی نه و شو خه یانایی؟

یعنی:

- من چه دیدم؟ مه پیگیری که با دو کیسویش رسن بازی می کرد، و با دو

زلف مشکینش طنازی و عشوه گری، و با دو دیده افسونگری، و لبهای او برای

مردگان دم مسیحایی داشت.

ابروان به هم پیوسته او نقش کمائی را داشت، نرگس مست او مشغول

عشوه گری، و او با پیکانهائی که در شصت خود داشت همگی را به گریز به این

سو و آن سو وا داشت.

سرانجام تیر را انداخت و قصد جان من را داشت، تیرش به قلب من اصابت

کرد و به خاک افتادم در آن لحظه دریافت «شهید کربلا» من بودم که اسیر

دستان ترسایی است.

دستم به دامان شما ای همنشینان، و یاران و رفقای من، و ای اقوام و ای

بستگان؛ تا زنده ام هر گونه صلاح می بینید شما را به خدا فکری درباره من و

چاره ای در مورد من بیاندیشید.

تمامی عمرم را به امید آمدن او سپری کردم و انتظار کشیدم. از بخت بدم

آیا آن شوخ پری پیکر به دیدارم خواهد آمد یا نه؟

مرحوم وفایی در ابیاتی نیز می گوید:

زولفت که وه کو «شامی غه ریانه» له ویدا حالی چیه داخو دله که ی ده ربه ده ری من

وه ک بولبولی شه یدا به هه زار نه غه ده نالم جاریکی کولم گوی بده ناله ی سه ده ری من

«زلف تو در سیاهی به شام غریبان می ماند و دل من در کمند و پیش آن گیر کرده است، آیا دل آواره و در به در من در آن جا حال و احوالش چگونه است؟

همانند بلبل شیدا و شوریده حال با هزاران نغمه و نوا به ناله مشغولم. یکبار هم که شده گوش کن، ای گلِ دلدار من به ناله های سحری و فریادهای صبحگاهی ...»

تأثیر «فرهنگ شهادت» به تناوب در آثار وفایی وجود دارد:

نه وینداری مه‌وای جیلوهی (شه هیده)

نه مان ساقی به مهرگی من سه‌مایی

غهریبی توم نه خوشی توم به گوشه‌ی چاوی بیمارت

نه سیری توم، «شه هیدی» توم به نوکی تپیی مزگاننت

صه‌حابه‌ی بو شکان و بو شهید بوکه و هه‌ری پاک‌ی؟

محمد (ص) باعثنی بوون، شاهی تاج و ته‌ختی له ولا که‌م

«شه‌هیدی» ده سستی کافر بون که اکثر اولیائی دین

جوابی مودده‌عی چیده‌م سکوتی چی پی انشاکه‌م؟

نه سیری زلفی خاوی توم، «شه‌هیدی» رمزی چاوی توم

نه من گیراوی داوی توم، له سه رچی دل بریندارت

شه‌هیدی یادی توم و داغداری باخه وان نه‌ی گول

له چه وری تو بنالم یا له بهر بیدادی نه غیارت

خه ناوی گرتوه په‌نجه‌ی به خویناوی دلی زارم

نه‌مه به رگی شه‌هادت بی که کوشته‌ی ده‌ستی دلدارم

وهسييه ت بي كه مردم تهخت و تابوتم له عه ره كه ن
 هه تا عالهم بزانتن من «شه هیدی» قامه تی یارم..

قبل از ترجمه ابیات فوق شایسته ذکر است که اذعان کنیم مسئله شهادت امام
 اباعبدالله و یارانش نه تنها در ادبیات کردی بلکه در سراسر ادبیات اسلامی
 اقوام مختلف تأثیرگذار بوده است، اما بدون مفاخره و تعصب، شاید کمتر
 کسانی چون ادیبان کرد به استقبال این تأثیر رفته باشند و نه تنها فقط مرحوم
 وفایی مهابادی، بلکه نالی، محوی، مولوی، حمدی صاحبقران، مصطفی
 بیگ کردی، وناری هر کدام به نوعی از کلمه زیبای شهادت و شهید استفاده
 ادیبانه فراوان کرده اند.

ترجمه ابیات کردی مزبور بدین گونه است:

«عشق را در دل داشتن، (عاشق بودن) لحنی از الحان جلوه شهید می باشد
 دستم به دامن تو (پناهم ده) ای ساقی در هنگامه مرگم به سمعی مرا
 فراخوان...»

در خطاب به محبوب و مراد خود می گوید:

من غریب تو و زار و بیمار توام، از یک نیم نگاه چشم بیمار تو
 به اسارت در آمده توام، شهید تو گشته ام، به سنان لشکر مژگان تو.
 امام راحل قدس سره می فرمایند:

«من به خال لب ت ای دوست گرفتار شدم

چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم»

چرا یاران پیامبر خدا شدند؟ و گوهر و سلالة پاک او چرا شهید شد؟ همه اش به
 خاطر محمد (ص) بود، همان پیامبری که شاه تاج و تخت لولاک می باشد و نیز
 - همینگونه بوده است - اکثر خوبان خدا و اولیای دین شهید دست کافران

شده‌اند، و من مدعی را چگونه پاسخ بگویم؟ و به چه نحوی - دست کم - سکوت را به وی انشا بکنم.

اسیر تاب نرم گیسوان توام، و شهید رمز و اسرار چشمان تو، من افتاده در بند دام توام، و دل زخمی عاشق تو دارد تباه می‌شود. شهید یاد و اشتیاق توام و داغدار باغیان گشته‌ام. ای گل من از جوری که در حق من داری بنالم یا از ستم و بیداد اغیار؟

به خونابه دل زارم پنجه‌هایش را خضاب کرده است و این برهان و مدرک شهادت من باشد و بدانند که من کشته دست محبوب و دلدار خود گشته‌ام.

وصیت من این است که به هنگام مرگم، تخت و تابوت مرا از چوب درخت عرعر سازید، بگذارید تا عالم دریابند که من شهید قامت یارم. حافظ می‌فرماید:

به روز واقعه تابوت ما ز سرو کنید که می‌رویم به داغ بلند بالایی

با چشمان خود به من غمزده ایما و اشاره مفرما و با این کار خویش - به قتل عاشق شیدا امر مکن
و فای، عاشق سراپای وجود توست مرا تنها شهید قامت طوبا مخوان

حافظ می‌فرماید:

تو و طوبا و ما و قامت یار فکر هر کس به قدر همت اوست

شهیدان شوق زیارت ابروان تو در بهشت و جنت شاد و آزاد خواهند بود زیرا

که قبله تمامی مرادها هستی و یک لحظه رخ به ما بنما...
 ای چراغ افروخته از انفاس سحرگامی هشدارت می‌دهم برای این‌که آه
 سوزناک عاشقان برنده است و تو مپندار که پروانه سخنی ندارد!
 شهید تیغ ابروی توام، از تأثیر و جذبه‌ای که خال لب‌های تو در من داشته‌اند و
 از این‌رو من نیز - به مقام قاب قوسین رسیده‌ام، از نظر و همت پیر میخانه ...

* * *

شگفتا رخساره‌ای که تو داری، و نیز چشمانی که از شهیدان هیچ گونه باکی و
 پروایی ندارند، مگر از برپایی رستاخیز، و آمدن روز محشر هیچ ترسی ندارد؟!
 عجب ترک غارتگر و بی‌باکی است.

* * *

از این‌گونه تعابیر عرفانی، و مضامین دینی در دیوان مرحوم وفایی فراوان
 است که به حقیقت از فرهنگ شهید و شهادت تأثیر پذیرفته، و به مراد رسیدن
 و طی مقامات را حسین‌آسا و عاشقانه توصیه می‌کند. در خاتمه بحث شایسته
 است ابیاتی را که گویی این عاشق پیامبر(ص) و اهل بیت او در وصف
 جانبازی اباعبدالله و شهدای کربلا گفته است پیشکش خوانندگان عاشق‌نمائیم:

نه‌ی دل و هره هوشیار به ناوایه ریگه‌ی عاشقان
 مه‌حوی چه مالی یا ربه ناوایه ریگه‌ی عاشقان

جاریک له چاوان بگره‌خه‌و، بگری به ناله‌ی نیوه‌شه و
 تا بیته‌دهر خورشیدی نه‌و، ناوایه ریگه‌ی عاشقان

سوزی دل و ناهی دهرن، زو خاوی چه رگو مه وجی خون
خوینی گه ش و فرمیسکی رون، ناوایه ریگهی عاشقان

تا دل نه سوتی دم به دم فانی نه بی سهر تا قه دم
په روانه قهت ناگاته شه م، ناوایه ریگهی عاشقان

تا چاوو دل خوین بار نه کهی قه طعی هه مو نه غیار نه کهی
فکری وصالی یار نه کهی، ناوایه ریگهی عاشقان

عاشق ده بی مه ستانه بی، خاکی دهری مه یخانه بی
ساقی له کن جانانه بی، ناوایه ریگهی عاشقان

سو تا دهرنم سهر به سهر، خوینین دل و جان و جگر
جسمیکه بی نیسم و نه شهر ناوایه ریگهی عاشقان

قبل از ترجمه، شایان ذکر است، که در حدیث نبوی (ص) آمده است، کسی
که مرا دوست داشته باشد من هم او را دوست خواهم داشت، و کسی که مرا
دوست داشته باشد عاشقش خواهم کرد و کسی که عاشق من شود من او را
خواهم کشت (یعنی فدا بودن خود را در راه من باید بپذیرد) زیرا جاودانه
خواهد شد، این است که در شعری از زبان حضرت سید الشهداء سروده اند:
گفتاشه شهیدان با شاهد یگانه عشق تو کشت ما را شمر و سنان بهانه

مرحوم ماموستا ملا عبدالرحیم وفایی نیز در این غزل زیبا که بی شک
بایستی در وصف عشقبازی صادقانه با آن حضرت سروده باشد می نویسد:
ای دل بیبا هوشیار شو، اینگونه است راه عاشقان

تو نیز محو جمال لایزالی یار باش زیرا همین‌گونه است راه عاشقان صادق.
تو نیز برای لحظه‌ای از چشمان خود خواب را بزدای، و با ناله‌های نیم شب
گریهات را در هم بیامیز، تاخورشید نو و طلوع تازه مهر آشکار گردد و بدانی
که راه عشاقان این است.

سوز دل و آه درون، و خوتابۀ جگر و امواج خون، و اشک‌های سرخ و چون
لعل روشن، بایستی داشته باشی تا که بتوانی به راه عشاقان درآیی و این
را بدان تا دلت دم‌به‌دم نسوزد، و سر تا قدم خود را در راه دوست فدا نکنی،
مثال پروانه به روشنایی شمع نخواهی رسید زیرا در حقیقت راه عاشقان همین
است.

ای دل، ای عزیز، تا دیده و دل خود را پالایش نکنی، و تا قطع همه بیگانه و
اغیار را ننمائی، مپندار که به وصال یار خواهی رسید؛ بله، این است مسیر
عاشقان و منهاج آنان.

و در حقیقت، عاشق بایستی مستانه و بی‌پروا باشد و خاک آستانه میخانه
عشق حق، و نیز سقا و ساقی کوی جانانه خود باشد برای این‌که راه عاشقان
این است؛ و دل و درون یکسره سوخت و دل و جگر نیز یکباره خون گشت، و
دیگر جسم و بدن - بی‌نام و نشان ماند... تا بدانی که راه عاشقان این است.

روانش شاد،

و در جوار رحمت حق بماناد!

مولانا خالد نقشبندی شهرزوری

شاعر عارف و عالمی کہ شاعر ہونے سے متولد ۱۱۹۳ھ ق در شهرزور سلیمانیه و در شب جمعہ ۱۴ ذیقعدہ ۱۲۴۲ در دمشق شام جهان فانی را وداع گفته است و در جبل القاصیون بہ خاک سپردہ شدہ است. مولانا خالد از عاشقانی است کہ با پای پیادہ بہ حج رفته و بہترین مناجات‌ها بہ کردی اورامی و فارسی در ادب کرد از ایشان است، و عشق ایشان بہ اہل بیت مکرم اسلام معروف و مشہود است از جملہ قصیدہ رضویہ ایشان کہ در آرامگاہ حضرت رضا (ع) و در مشہد سرودہ اند و بر آرامگاہ امام ثامن وجود دارد:

این بارگاہ کیست کہ از عرش برتر است وز نور گنبدش ہمہ عالم منور است

در آخر مبحث ایشان محض تبرک و تیمن ابیاتی از قصیدہ رضویہ ایشان نیز خواهد آمد؛ زیرا نگارندہ را عقیدہ بر این است کہ حب ائمہ و سادات بہ حضرت حسین (ع) بر می‌گردد. زیرا، بہ قول مولانای رومی:

عاشقی گر زاین سر و گر زآن سر است عاقبت ما را بہ آن شہ رہبر است

اثبات این دیدگاہ:

سادات و سعادات بہ ہم چون دل و جانند این است کہ سادات سعادات جهانند
در لفظ سعادات بیندیش کہ «عین» اش یک چشم و سادات بہ پیرامن آتند

با آل نبی دشمنی و دعوی ایمان؟! — هرگز نشود راست که لا یجتمعانند^(۱)

مولانا خالد نقشبندی در تأسی به سیدالشهدا در مناجات نامه معروف خود به نام حسین مظلوم از آن حضرت نام می‌برد و خداوند را به حرمت حلق تشنه حضرتش سوگند می‌دهد، و نیز با اخلاص و ارادت کامل ارواح ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین را شفیع قرار می‌دهد، در حقیقت این منظومه بلند که بالغ برصد بیت تمام می‌باشد به اندازه‌ای استادانه و لطیف است که در ماه‌های مبارک رمضان و مولود در منطقه در مراسم‌های مختلف دینی قرائت می‌گردد. ابیاتی از این منظومه سوزناک را تقدیم می‌کنیم:

قبیلای عاشقان چه که عبه وجه ده‌یر	که ریش ده‌هه نده‌ی چه رخ سه بوک سه
به‌خه لاصی نوح چه طوف طوفان	به شادی خه لیل روی عه‌ید نوربان
به اخلاص پاک سیدی مختار (ص)	به زور بازوی عه‌یده‌ری (ع) که رار
به حلق نه‌شنه‌ی (حوسه‌ین) مه‌ظلوم	به نه‌ روح پاک نه‌نمه‌ی مه‌ عصوم
به به‌یت المعمور به‌ ناپ زه‌مزمه	به‌ه‌حن تنجیل به‌ نه‌وای عه‌رم
به سه‌رگه‌شته‌گان وادی عه‌یرانی	مه‌که‌ران نه‌ رای حه‌ق جانفشانی
جورم بی‌ عه‌ده‌ن گونام بی‌شومار	«رب‌ تجنسی من عذاب النار
نه‌ که‌ ری مه‌حروم به‌ نده‌ی روسیا	«ولا تقنطوا من رحمة الله...»

۱ - صفحه ۳۱۱ - تاریخ مشاهیر کرد بابا مردوخ روحانی جلد اول.

یعنی، پروردگارا، در حقیقت، خودت قبله عشاقی چه در کعبه، و چه در کنشت و دیر ترسایان. ای گردش دهنده سماوات و اجرام و چرخ سبک سیر، من تو را سوگند می‌دهم - به اخلاص پاک سید مختار - (ص) و به قدرتی که به بازوان حیدر کرار بخشیده بودی - و نیز قسمت می‌دهم - به حلق تشنه حسین مظلوم و نیز به ارواح پاک آن ائمه معصومین (س) و همین طور به بیت المعمور «کعبه‌ای که در آسمان چهارم است» و به آب زمزم و به الحان ذکرها و مناجات‌ها و به نوای نیایش در حرم و قسمت می‌دهم به سرگشتگان وادی حیرت و حیرانی، به آنانی که در راه حق جانفشانی‌ها کرده‌اند. من جرمم بی حد و اندازه و گناهانم نیز بی‌شمار است. پروردگارا به حق - آن عزیزان - مرا از عذاب آتش رها فرما و بنده رومی را محروم نکنی از آستانه بخشش خویش، به نص آیه شریفه: لا تقنطوا من رحمة الله...

مولانا خالد شهرزوری مناجاتنامه‌ای نیز به فارسی دارد که در آن نیز با ذکر نام سالار شهیدان و ائمه اطهار، به آنان توسل فرموده است و ناگفته نماند که از القاب مولانا خالد (ذی جناحین) می‌باشد یعنی صاحب فتوا در علم فقه و شریعت و عرفان و طریقت، چنین شخصیتی که نام آور روزگار بوده است و از ستارگان درخشان ادب منطقه نیز می‌باشد بدون آگاهی و یقین توسل نمی‌جوید؛ ابیاتی را از مناجاتنامه فارسی ایشان نیز تقدیم می‌نمائیم:

خداوندا به حق اسم اعظم	به نور سینه اولاد آدم
به سوز سینه صدیق اکبر	به سلمان و به قاسم بار دیگر
به شاه صفدر و کرار حیدر	که از نیروش باشد باب خیبر
به آن سرو گلستان نبوت	به آن شمع شبستان فتوت
حسن(ع) کز محض لطف و خیرخواهی	فرود آمد ز تخت پادشاهی

به آن نو باوه باغ رسالت
 «حسین» آن سرور جمع شهیدان
 به آن چشم و چراغ اهل بینش
 علی ابن الحسین (ع) آن زین عباد
 به آن کان صفا و منبع نور
 «محمد باقر» آن کوه مفاخر
 به حق مجمع البحرین و انوار
 «امام صادق» و مصداق جعفر
 به حق جمله اهل بیت اطهار
 که هر یک کشتی بحر یقین اند
 به آن یکتای میدان بسالت
 سپهسالار افواج سعیدان
 که بر وی بود مدار آفرینش
 که بود از غیر ذات بحت آزاد
 که بود اندر قباب عز مستور
 که از تحریری اش گفتند باقر
 که شد او را ز صدیق و علی یار
 که این دو منصب او را شد میسر
 کلان و خرد و مرد و زن به یکبار
 چو کشتی لنگر روی زمین اند

در بخشی از یک قصیده بلند نیز سروده است:

جانا به شاه مسند لولاک کز شرف
 دیگر به حق آن که بر اوراق روزگار
 دیگر به نور عصمت آن کس که نام او
 آنکه به سوز سینه آن زهر داده ای
 دیگر به خون ناحق سلطان کربلا
 برخالد آر رحم که پیوسته همچو بید
 بر تارک شهان اولوالعزم افسر است
 بایی ز دفتر محضرش باب خیبر است
 قفل زبان و حیرت عقل سخنور است
 کز ماتمش هنوز دو چشم جهان تر است
 کز وی کنار چرخ، خونابه احمر است
 لرزان زبیم زمزمه روح محشر است

روانش شاد و یادش گرامی باد!

مولوی کرد

وی علامه سید عبدالرحیم معروف به مولوی کرد از علمای برجسته و شاعر پرآوازه اهل سنت، بلکه جهان اسلام است که دیوان‌های عربی او به نام (الفضیلة) و (العقیده المرضیة) به فارسی و کردی و نیز دیوان ذی قیمت او به (اورامی) و کتاب (الفوائح) از وی به جا مانده است. در سال ۱۲۲۱ هـ ق در روستای (سرشاته) کردستان عراق به دنیا آمد، در سال ۱۳۳۰ هـ ق دارفانی را وداع کرد و در روستای اصحابه نزدیک سرشاته از توابع حلبچه به خاک سپرده شد.

روانش شاد و خدا از وی راضی باد!

نمونه‌ای از شعر او که در عقیده مرضیه آورده است:

زبس در خویش بینم روسیاهی ننگجد ای الهی، یا الهی
ببخش ای بولعجب این بولعجب را بیاموزش ره‌موزات ادب را

و در العقیده کردی خویش در مبحث الحسن والحسین(ع) به لهجه کردی اردلانی آورده است:

ئه ولاد که ئه ولا وفضلی جلی بو ئه ولا تاج لولا، ئه م لا علی(ع) بو
نواندی ئه و صاف که عالی ئه صله یین ئانیه که ی صاف حه‌سه‌ن و حوسه‌یین
ئه خلایقی حه‌سه‌ن نایینه‌ته قریر زوان کام که لام؟ - خامه کام ته حریر؟!
له وره‌ی هیمه‌ت ئه وئه آگاهی نه له خشی و خشی مه‌رته‌به‌ی شاهی
ئیصلاحی حه‌سه‌ن(ع) بین المؤمنین اخیاهم اخیاه الله... آمین

قوربانی که عبه ودها اسماعیل بوج سه یری مهر، سه ییدی جه لیل
 به قای لازم بود تا ته مام بی ده ور فیدای پی ده ویست جلون؟ حسین طور
 روحی حسین هات فه رموی های خه لیل من به ده ل نه که ی ودختی خوی ده خیل
 قال واصفا حضرت العظیم وفدیناه بذب عظیم...
 نه لبهت نه وذبجه حسین بو راسه نه صفیا مرچی ده فه رمون واسه
 تا صلوات لهسه و آل البیت نه دهی ادعای قبول دعای خوت نه که هی...

ترجمه اشعار مولوی کرد

اولادی که برتری و فضل آنان آشکار بود، حسنین بودند که از یک سو به تاج لولا می‌رسند؛ یعنی از طریق حضرت زهرا به پیامبر متصل‌اند و از سوی دیگر به مولا علی (ع). و این لطف الهی بود که نمایان‌گر اوصاف کمال (اصل‌ها ثابت و فرع‌ها فی السماء) شد؛ یعنی لطف الهی مانند آینه‌ای، اوصاف امام حسن و امام حسین را نشان می‌دهد. در مورد اخلاق حسن (ع) چه بگویم، نمی‌توانم تقریر کنم، به چه زبانی و کلامی و با کدام خامه و تحریری بتوانم وصف کنم. اگر از همت و از دنیاگذشتگی حسن آگاهی این تو را بس است که مرتبه شاهی و حکمرانی را به خاطر حفظ امت کنار گذاشت و اصلاح بین مؤمنان را پسندید و امت را زنده کرد. خداوند هم او را ماندگار نمود. و قربانی کعبه و فای اسماعیل، حسین بود. او که برج مهر و محبت و سید جلیل‌القدر است. بقای دین لازم بود و فدایی می‌خواست و آن هم فدایی چون حسین (ع). هنگام قربانی کردن اسماعیل (ع) روح امام حسین (ع) آمد و ندا داد که ای خلیل‌الله مرا تعویض ننمایی که از آل تو بایستی من قربانی شوم. مگر نه این که خداوند در قرآن فرمود (وفدیناه بذب عظیم). ذبح عظیم آن قوچ نبود بلکه آن ذبح حضرت حسین (ع) بود. و ای مؤمن تا در نماز خود بر آل بیت نبی (ص) صلوات نفرستی، ادعای قبولی عبادت خود را نداشته باش.

ملا محمود متخلص به بیخود

شرح زندگانی و آثار

شاعر عاشق و دلسوخته رسول اکرم(ص) و خاندان مطهر او ملا محمود قرزند مفتی حاج ملا امین از عارفان مشهور کرد می باشد که سال ۱۲۹۶ هـ. ق متولد شد و شهر سلیمانیه را به نور وجود خود روشن ساخت. وی در سال ۱۹۰۰ میلادی حاکم شرع حلبچه شد؛ سپس در کسوت مفتی سلیمانیه سال ها مشغول انجام خدمت به مسلمانان بود. اشعار فارسی، عربی و کردی ایشان مشهور می باشد. به خصوص اشعار کردی وی؛ از آن جمله است:

له و روزه وه وا رویشتوه توراره دلی من
هر چن نه گهریم بی سه ر و شوین ماوه دلی من

ماموستا بیخود در سال ۱۳۷۶ دعوت حق را لبیک گفت. شعر معروف نغز و پر محتوای او در مدح و منقبت و شرح فضائل و جایگاه معنوی اهل البیت سلام الله علیهم اجمعین، به مجموعه اشعار او زیبایی خاصی بخشیده است.

ده خیلتم بم نه ره نجینی دلی نه ولادی په یغه مبه ر
له دنیا و قیامت خوت نه که ی رسوایی په یغه مبه ر

روحش شاد و خدایش از او راضی باد!

قرآزی از یک قصیده که در مدح حضرت علی(ع) و خاندان گرامی پیامبر(ص) به زبان فارسی سروده است:

هان برآمد ناسب چارم به مه پرتو فشان
از افق یعنی زبرج خاطر خضرای من
افسر آرای خلافت آنکه تخم مهر او
کاشت دهقان ازل در سینه بیدار من
شیر یزدان فاتح خیبر هژبر صف شکن
یکه تاز عرصه دین عترت طاهای من
ذوالفقار شیر او نیازم که در روز و غی
می نکرده سیر از خون خوردن اعدای من
تابه آب زر اخلاصش مخمر کرده اند
طرفه اکسیر است خاک طینت اذکای من
من نخواهم خورد با الله نشکنم هرگز خمار
تابه جنت سابقی کوثر کند اسقای من
نام سبطین شهیدانت چو آرم بر زبان
میچکد خون خموشی از لب گویای من
شکر الله صیقل حب مسرت بخش آل
پاک کرد از گرد عجز آینه احشای من
شکر الله بی حساب و وصف یاران تو نیست
آب رنگ گلبن فکرت دل شیدای من
«بیخود» ز کید اهریمن و غول آرزو
گم کرده ره به دشت تمنای کائنات

در مدح و منقبت اهل بیت گرامی پیامبر(ص) به زبان کردی لهجه سورانی
 ده خیلت بم نه ره نجینی دلی ئه ولادی په یغه مبه ر
 له دنیا و قیامت خوت نه که ی رسوایی په یغه مبه ر
 ره رسول الله و عاجز کردنی ئه ولادی نه وه بهات؟!
 (معاذ الله) له که ردی خاتری مینایی په یغه مبه ر
 زمانت بگره تا پایوری ئیماننت سه لامه ت بی
 په نا به خوا له گیژی حیدده تی ده ریای په یغه مبه ر
 نه بیته مانگی گیرا و تائه به دروره ش ئه بی بالله
 به وه رچه رخانندی رووی روژی حه شر ئاواپی په یغه مبه ر
 که ئیمرو کونده بری ئه ملاک و خانووی عیتره تی ئه وپی
 سبه چون ئه چیه زیر سایه ی هوما ئاسایی په یغه مبه ر
 به شاره ت بی چه هه ننه م جیگه ته ئه ی باغیضی سادات
 به طوبای قامه ت ورووی (جنة المأوا) بی په یغه مبه ر

ترجمه شعر کردی ماموستا بیخود(رضی الله عنه)

قربان تو گردهم، زنده دل اولاد پیامبر را آزرده نکنی و در دنیا و قیامت
 خودت را رسوای پیامبر ننمائی. رسول خدا و ناراحت کردن اولاد او؟ ای
 افسوس، پناه بر خدا از گرد و غباری که به خاطر چون مینای پیامبر بیفتد.
 زبان خودت را نگه دار تا آینه کشتی عمرت سالم بماند، به خدا بایستی پناه برد
 از گرداب پرخشم دریای پیامبر هنگامی که خشم او را بگیرد. مانند ماهی که در
 خسوف رود، تا ابد رو سیاهی برای تو می ماند، چنانچه رخسار حشر آوای
 رسول خدا از تو روی گردان شود. که امروز تو جغد ویرانگر املاک و خانه
 عترت او باشی؟ فردای قیامت چگونه خواهی رفت به زیر سایه هما آسای

رسول الله(ص)؟ تو تاکی مشغول این هستی که سادات را محو کنی، راستی نمی ترسی؟ ز قهر حیدر و کوره دل پر آه زهرا دختر رسول خدا؟ حالا که اینطور شد، به تو مژده می دهم که جهنم جایگاه توست ای که بغض سادات را داری، قسم به طوبای قیامت و روی جنت المآوای پیامبر.

فرازی از یک شعر که به سیادت خود و انتصابش به حضرت زهرا(س) افتخار نموده است:

باب جدم انبیاء را وارثند و مفتی اند
کشور آباد سلیمانی بود ماوای من
هست چون مادر مرا نجم سیادت کافی است
انتساب این سها با زهره زهرای من
بارگاه ترا کنم ای خواجه دست آویز خود
تا کند عرض ابن عمّت مرتضی شکوای من
عم زاده تو ساقی کوثر که حیدر است
در دست اوست عروه و ثقیل کائنات
درگاه علم و فاتح خیبر هژبر دین
گردن زن یهود و نصارای کائنات
یارب به امهات و به آبای کائنات
یارب به حق ذات سبطین مصطفی
یارب به خون دیده زهرای کائنات

«سید احمد نقیب سلیمانیه»

تذکار

در لغت‌نامهٔ دهخدا آمده است:

«سید در لغت به معنی پیشوا، مهتر، سردار، می‌باشد، و در اصطلاح به فرزندان حضرت زهرا(س) که به طور قطع یکی از مصدیق ایشان می‌باشد. و دلیل آن، آیهٔ تطهیر در سورهٔ مبارکهٔ احزاب می‌باشد، و نیز سورهٔ کوثر در شأن حضرت فاطمه زهرا نازل شده است، امام فخر رازی از مفسران بزرگ اهل سنت در جلد ۳۲ ص ۱۲۴ می‌نویسد:

«بنگر تا چه اندازه از اهل بیت را شهید کردند و در عین حال جهان مملو از آنهاست، و این در حالی است که از بنی امیه شخص قابل ذکر در دنیا باقی نمانده است.»

ترمذی در صحیح روایت کرده است:

قال رسول الله (ص) «هذان ابناؤنا وبناء نبی اللہم انی احبهما واحب من یحبهما»
(جلد ۵ - صفحه ۶۵۷)

در بخشی از قصیدهٔ سید احمد نقیب - که به کردی و عربی است - در دفاع از شجرهٔ طیبهٔ آل‌البیت، و سادات، احساس لطیف و طبع نقاد او، نشانگر تسلط ایشان بر آوردن مضامین دقیق و ادبی است. سید احمد نقیب در یک خانوادهٔ روحانی و اهل تسنن از سلالهٔ پاک سادات حسینی به نام سادات برزنجبه به دنیا آمد. تذکره نویسان تولد او را ۱۲۸۰ هـ. ق و زادگاهش را شهر سلیمانیه در کردستان عراق

ذکر کرده اند. قصیده بحر نور این شاعر گرانمایه در نعت رسول اکرم (ص) مشهور است. در کسب علوم به درجه اجتهاد رسید، در سال ۱۳۲۸ هـ ق، به سفر حج تمتع رفت و در مدینه بعد از اتمام حج رحلت نمود، و در قبرستان بقیع مدفون است.

شهادت سید شهید شیخ سعید از سادات برزتجه و خاندان امامزاده معروف سلیمان حاج سید کاک احمد شیخ، به دست عده‌ای از اشرار و اشقیای طبع حساس او را ملامال اندوه و درد می‌سازد و از این نوع هتاکی و بی‌حرمتی به سادات بر می‌آشوبد و قصیده‌ای در این مورد می‌سراید که در دیوانش مندرج می‌باشد، تنها به آوردن ترجمه بخشی از آن بسنده می‌کنیم که تأثیر ادب عاشورائی را در کلام این شاعر چیره‌دست بنمایانیم.

و نیز در این قصیده هتاک را به شمر و یزید تشبیه کرده است، و در واقع نشان داده است که تاریخ دارد تکرار می‌شود، البته نظیر این قصیده را نیز ملاکاکه حمة مریوانی (ناری) دارد که در بخش مربوط به ایشان حتما درج خواهیم کرد.

این هم چکامه سید احمد نقیب که تأثیر قیام عاشورا در آن به‌خوبی مشهود است.

«بر روی صفحه شطرنج روزگار، شاه و وزیر هر دو سرنگون شدند، و اکنون دور، دور پیاده‌هاست، آنان حاکماند و به هر جا که می‌خواهند تاخت و تاز می‌نمایند».

- «اگر به دقت تماشا کنی، می‌بینی که مردمان سفله و ناکسان تازه به دوران رسیده، به جنگ با اصل و نسب داران و سادات و بزرگان برخاسته‌اند و چه تفاوتی میان دین همتان و عالی‌نشان نیست».

- «در این سرزمین حیا و شرم به کلی از بین رفته است، و حیا قطره‌ای بود

که به زمین چکید، کسانی که اهل حیا و شرم بودند، توانشان از بین رفت.»
 - به خدا قسم از ابراز حق مرا باکی نیست حتی اگر سر مرا از تنم جدا سازند، زیرا این حال و احوالات شوم خاک بر سر بود که برای ما باقی ماند و ما وارث این غصه‌هائیم.

- «رعایت حقوق دیگران به کلی از میان رفته و دوره ناشکری فرار سیده، و دوران قلع و قمع سادات گویبی احیا شده مثل زمان حجاج بن یوسف و می‌خواهند چراغ سادات را خاموش کنند.»

- «ای اهل فساد و فسق و گناه، عجله کنید، به سوی می‌خوارگی و قمار و رقص و آواز و زنبارگی، گوارا باد بر شما و نوشتان باد، دیگر شما همدست شیطانید.»

- «آیا کسی نبود که به این ناکسان بگوید، بس کنید ای شمر صفتان. چرا پرده حیا و شرم را کنار زده‌اید و به هتاک می‌شغلید؟ آیا کسی نبود؟»

- چرا هر کس که سید و از سلالة پاک پیامبر باشد نزد شما مبعوض و منفور است؟ و این دامی است که در این روزگار، شیطان بر شما آن را گسترده است.»

- «چرا آن کسی که اهل فسق و فاجر است از هر گونه اعتراض و انتقامی مصون می‌باشد؟ این تبانی را چگونه پیراسته‌اید و دست به دست هم داده‌اید برای نابودی آزادی و عدم مروت.»

- «باور کنید اشک خون آلود من از چشمه جوشان چشمم جاری است، و بنگرید که خون به جای اشک و همراه با آتش غمی که در دل دارم به جوش می‌آید.»

- «اینان که به خاطر به دست آوردن مال و منال و جاه دنیوی مورد احترام واقع می‌شوند، تا دیروز نان شب را هم نداشتند اما امروز برای سادات دهان باز کرده و به هتاک می‌شغول شده‌اند.»

- «هدف این شعار، به دست آوردن امور دنیوی است، و گرنه چگونه به

خون به ناحق ریخته شهیدان شادمانی می‌کنند؟»
 - «افسوس که درخت برومند و با عزت سادات اکنون به دست ظلم و جور
 برگ‌هایش ریخته و شاخه‌هایش را شکسته‌اند.»
 - ای نامردها، پس از اسارت گرفتن آن سید سعید، و مظلوم و بی‌حرمتی و
 هتاک‌های در حق وی، دیگر کشتن او برای چه بود؟»^(۱)

* * *

شایان ذکر است که سادات برزنجی در ولایات ایران و عراق به ویژه در
 کردستان عراق از رهبران ارشاد دینی و عرفانی مردم بوده و هستند و
 حضرت حاج کاک احمد شیخ که فرزند حضرت شیخ معروف نوده‌ی برزنجی
 است و جد شهید شیخ سعید پیران که قصیده‌ی فوق درباره‌ی ایشان بوده است،
 سلسله مبارکشان از طریق بابا علی همدان به حضرت موسی ابن جعفر (ع)
 می‌رسد و همگی این خاندان مورد احترام خاص و عام منطقه‌اند. و نیز سلسله
 قادری کس نژادی از سادات برزنجی هستند که سلسله‌ای است علوی.
 و نیز این قطعه از یک شعر بلند عربی ایشان است که یاد از حضرت
 حسین (ع) را در آن نموده است.

بحق خیر العالمین احمداً	محمد الفاتح ابواب الهدی
منی من الاعداء والاسواء	واحفظنی یارب من الاعداء
بحیدر علی الکرار	احمنی یارب من الاشرار
وبشہید کربلاء الحسین (ع)	یدفع عنی الله کل شین
بجاء زین العابدین ارتجی	من ربنا غفران کل حرجی
وبمحمد الامام الباقر	ارجو صفاء باطنی و ظاہر

۱ - به نقل از کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴ - بهمن ۱۳۸۰، صفحه ۵۶.

یعنی، بار الها، به حق نیکوترین عالمیان که احمد و پیامبر عظیم الشأن می‌باشد همان محمدی که گشایندهٔ درب رحمت‌ها و درهای بخشندگی است مرا محافظت بفرما از دشمنان و اشرار و حفظ کن مرا از شرور آنان و به حق حیدر کرار، که نام او علی (ع) است، مرا حمایت کن از آزار بدکاران و پلشتی‌های آنان. و به حقانیت شهید کربلا که حضرت حسین است، از من دفع بفرما همهٔ غصه‌ها و دردهای روزگار را.

و به آبروی زین العابدین علی ابن الحسین که مرا مورد غفران خود قرار داده و از تنگی‌ها برهان.

و به حق امام محمد باقر، صفای باطن و ظاهر به من مرحمت فرما.

انشاء الله...

روانش شاد باد!

«گلگشتی در شعر گلشن کردستانی»

پیش از قرائت اشعار عاشورایی استاد گلشن کردستانی سید محمود گلشنی
قطعه‌ای را که استاد سخن و ادب سید حسین شهریار تبریزی در ایام حیات تقدیم
گلشن کردستانی کرده است، تقدیم می‌نماییم:

گل صد برگ تو خود بلبل صد دستانی	همه خود باغ گلی گلشن کردستانی
من هنوزش هنر آموز دبیرستانی	از هنر دفتر و دیوان تو دانشگاه است
خوشتر از مجلس شورای بهارستانی	هر ورق مجلس گویای گل و بلبل و باغ
تار رامانی در پنجه تاکستانی	تو به ابریشم اندیشه و مضراب حبیب
هر قلم نقش نگاری ست نگارستانی	هر غزل پیک بهاری است گلستان افروز
ای همه کار تو دستانی و کارستانی	به قلم رستم دستان شو و کارستان کن
موز مازندری و شکر هندستانی	شعر من هم شکرین گیر و لیکن چه قیاس
بایکی پیرهن توری و تابستانی	شهریارا به زمستان چه زنی خیمه به کوه

امضاء شهریار - اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

هفتاد و دو تن

یاران خدا به سوگ ما بنشستند در شکوه به حضرت خدا بنشستند
هفتاد و دو تن شهید حق، چون گشتند هفتاد و دو فرقه در عزا بنشستند

«فرزند رسول»

با صدق برفته با صفا آمده است نور ابدی به چشم ما آمده است
فرزند رسول را خدا دوست دارد در شأن وی آیت خدا آمده است

دو رباعی فوق از گلشن کردستانی شاعر پر آوازه و پارسی سرای کرد اهل سنت است. استاد گلشن کردستانی در دوره شعر معاصر، در غزل دست بالا و طبع والایی داشت که در اکثر آن‌ها محبت اهل بیت موج می‌زند، و ارادت خاصی به آستانه سالار شهیدان کربلا داشته است، زیرا در واقع خود سلاله این خاندان مطهر است و از احفاد بابا شیخ احمد باینچوب می‌باشد که نسبت ایشان از طریق امام رضا(ع) به حضرت حسین(ع) می‌رسد. ایشان در سال ۱۲۰۹ شمسی متولد شد، و کتاب‌های نوبهار، گلپانگ و تندر، و طوفان به شعر فارسی از ایشان به یادگار مانده است. ایشان در سال ۱۳۷۱ رحلت نمود و آرامگاه این شاعر نامدار در کرج در جایی به نام گلشن سرا است.

«خاطرش شاد باد!»

«ثار الله...»

این غرفه به خون که محو خود کرد نگاه در بارگه جناب حق جسته پناه
رنگین شده از خون وی این عرصه و هست ییادآور زندگانی ثار الله...

* * *

چون شهد وصال حق تعالی خوردم من زنده جاوید شدم کی مردم
آخر به مراد دل رسیدم یا رب دریاب مرا که رو به تو آوردم

* * *

از تاب کرم جهان من روشن شد آری جایم به حضرت نالمن شد
می گفت به لبخند صفا خوش می بود چشم آخر به روی او روشن شد

* * *

«اسوه عزت»

این در ره عشق جان به کف را نگرید این مخزن گوهر، این صدف را نگرید
آزاده دلداده به دریای خطر این اسوه عزت و شرف را نگرید

* * *

«اوج هنگامه کربلا»

به اشک سرخ پرور مرتضی بین
به جسم خسته خون خدا بین

به جانها زخم بی مرهم نشسته
غریبان را به درد بی دوا بین

زخود بیگانه شو در قلمزم درد
به موج خون، جمال آشنا بین

به بام آسمان بر حال فرزند
پریشان مصطفی و مرتضی بین

سر زینب به دامان پیمبر
به تیغ کافران از تن، جدا بین

اگر هنگامه محشر تیدی
همان هنگامه را در کربلا بین

در این پرده به ساز دردمندان
در این افغان بسا شور و نوا بین

نگر افسرده جان، عین الیقین را
پریشان خاطر نور الهدی بین

«با الهام از حسین اطهر(ع)»

گر به چشم جان تو را هر روز، روز محشر است
در شهیدستان ایران رستخیزی دیگر است

ای شهیدان داده در راه خدا در هر دیار
ای که در جان یکایک، شعله افکن آذر است

گر که مادر، نور چشمان را نمی بیند نشان
گر که فرزندی پدر را، دور از پیکر، سر است

ای عزیزان داده داد مردمی را در مـصاف
روز هیجا، ننگ مردم، مردن اندر بـستر است

لشکر اسلامی و الحادی آمد روبه‌رو
آن یزید آسا و این چونان حسین اطهر(ع) است

راه آنان شیوه شرک است و کفر است و نفاق
راه اینان رسم یزدان و ره پیغمبر است

* * *

«گوشوار عرش»

صحن گیتی را فروغ وی ز سر تا پا گرفت	تا نسیم نوبهاری دامن صحرا گرفت
بس زمره گون گهر از ابر گوهرزا گرفت	پهنه هستی گلستان گشت و دامن چمن
شد نواگر، بلبل از شور و ره آوا گرفت	غنچه شد گلشن فریب و لاله شد بستان فروز
چهره بستان نشان از لاله حمرا گرفت	زردی از رخسار هستی شد رها در نیستی
کز فروغش جلوه‌ها، مهر جهان آرا گرفت	مژده میلاد بنت مصطفی را چرخ داد
آنکه نورش عرشیان را بانگ «کرنا» گرفت	آنکه نامش قدسیان را فیض علمنا فرود
جای در دامن پاک سید بطحا گرفت	گوشوار عرش اعظم بود و زیب گوش جان
همچو موسی، روشنی از سینه سینا گرفت	چون گریبان افق شد سینه‌اش مرآت حق
آیت الکرسی شنید و عروة الوثقا گرفت	با کلام ایزدی شد گوش و دستش آشنا
بر سر او سایه‌ها از سدره و طوبا گرفت	در دل او چشمه‌ها از زمزم و کوثر گشود
صبر از ایوب و دم جانبخش از عیسی گرفت	تا بسوزد تن در اندوه و بسازد ملک جان

* * *

سر بی تن و تن جدا شده از سر بین
چشم شفق از عزای او احمر بین

در چشم فلک گهر بین، یک دریا
در دیده ما یک آسمان اختر بین

روان او شاد باد!

ماموستا نالی

مرحوم ملا خضر فرزند احمد شاه ویس متخلص به (نالی)^(۱) از قبیله میکائیلی که یکی از ایلات معروف و نامدار کرد است، در سال ۱۲۱۵ در روستای «خاک و خول» متولد شد. در ایام کودکی به فراگیری علوم متداول زمان پرداخت، سپس برای ادامه تحصیل به ایران آمد و در خدمت علما در دار الاحسان سنج تلمذ نمود و مشاعره‌ای نیز با ماه شرف خانم مستوره اردلان داشته است.

وی پس از رفتن مجدد به کردستان عراق، در سلیمانیه مدتی مشغول تدریس بوده سپس به استانبول عزیمت کرده و تا آخر عمر در آنجا زیست. وفات او را به سال ۱۲۷۳ و در آن دیار نوشته‌اند، و در گورستان ابویوب انصاری در استانبول به خاک سپرده شد.

حادثه کربلا در این شاعر عارف و متصوف تأثیر به‌سزایی گذاشته است و با دیدگاه و مشرب عرفانی به قیام امام حسین (ع) نگریسته، شهادت را می‌طلبد و همیشه در دعا و مناجات به سوی خالق توانا دست بر آورده و در انتظار اجابت است جهت نمونه غزل عارفانه زیر را ملاحظه فرمائید:

۱ - نالی در لغت به معنای کسی می‌باشد که چون نالی ضعیف و باریک شده است و نال رشنه‌های باریکی است که در میان قلم نی وجود دارد. و نیز معنای دیگر آن باریکی فکر شاعر را می‌رساند.

وه ره ساقی به شین و نه دب و واوهی
 ده زانی خود چینه جیسی غه ریبان
 گله ناکه م نه وهندهی دهنکه جویی
 هه مو وه قتم دوعایه، داخو که ی بی
 چه خوشه من وه کو تازی بنورم
 به چه سرهت عمری من په کپاره فه ونا
 گوته «نالی» نه تو بمره نه من دیم
 نه و افه رشی چه پانی خوم ده که م طه ی
 به مه رگی خوت نه که ر چاوان سیاکه ی
 نه که رکه ش ی سه ریشم پرله کاکه ی
 به تیریکم شه هیدی که ر بله لاکه ی؟!
 نه توش هه ره ک غه زاله ی به ر هه را که ی
 مه که ر عمری دوباره م پی عه طلاکه ی
 خودا که بی خودا که ی بی خودا که ی؟

* * *

ای ساقی دوست داشتنی من، مرا که تاجی بر سر داشتیم به وصال خود
 شاد نمودی اکنون که فرش زندگانی و عمرم دارد در هم می پیچد، و سرای
 فانی را وداع خواهم کرد مرا به سوگ بسرای و با آه و زاری دلنوازانهای
 عیادت بنما... تو خود نیک می دانی که ما به غریبستان - یعنی گورستان
 خاموش - داریم می رویم، پس بیا و این بار شریک و قرین غم من باش، به مرگ
 خودت سوگند می دهم این مرتبه سرمه در چشمان مکش که نشانه شادی است
 بلکه برایم عزا بگیر و سیه بپوش، بیا برایم گریه کن. نازت را خواهم کشید،
 چون از عمق دل تو را دوست دارم، اگر حتی پس از رحلتم سر مرا پر از گاه
 بکنی، به اندازه یک دانه جو از تو گلایه نخواهم کرد. همیشه دست به دعا
 برداشته ام، که خداوندا! کی آن زمان فرا می رسد که تو بر بالینم آیی و با یک
 تیر نگاهت مرا مثل شهید نام آور کربلا حضرت حسین (ع) به شهادت برسانی؟
 تمامی عمر من با اندوه و حسرت تباه شد و از بین رفت مگر این که عمر
 دوباره ای به من عطا کنی. تو گفتی (نالی) بمیر من به بالینت خواهم آمد، اکنون
 در انتظارم که خدایا آن لحظه کی فرا می رسد، و کی به بالین من خواهد آمد؟
 «یادش همیشه گرامی باد!»

ماموستا ملا کاکه چه می‌ی مریوانی (ناری)

شاید از میان شاعران نامدار کرد نظیر ماموستا مولوی، نالی، و حمدی صاحبقران هیچ یک از آن‌ها به اندازه ملا کاکه همه شعر سلیس و روان عرفانی نسروده باشند به طوری که هم عام فهم باشد، هم برای خواص هم به کار آید. به این سبک، سهل و ممتنع می‌گویند. این شخصیت علمی و دینی در مدرسه و مسجد (یلو) - از قرای مریوان - ده‌ها نفر از طلاب عالی رتبه و روحانیون برجسته و مجتهدان عالی قدر را درس داده است. شاعری برای ایشان در درجه آخر قرار داشته است. (ناری) در سال ۱۲۹۵ هـ. ق متولد شد و در سال ۱۳۶۵ هـ. ق در روستای ییلوی مریوان دیده از جهان فروبست، و نظر به ارادتی که به سادات برزنجه به خصوص نوادگان حاج سید کاک احمد شیخ داشته است، همواره با نام یادگاران حضرت علی(ع) از این خاندان نام برده است، و در واقعه شهادت جانگداز سید شیخ سعید از خاندان حاج کاک احمد شیخ در موصل به دست اشراق قصیده‌ای دارد که چند بیت آن را برای نشان دادن تأثیر فرهنگ عاشورائی در این اثر، تقدیم می‌داریم:

به قانونی نه ده ب شه رمی له خاصانی خودا ناک	فه له ک بوگه رهشی توله لطف بی ته رکی چه فنا ناکا؟
که واقه ط ته رکی غه م پیدانی ما تحت العبا ناکا؟	سه گ رت و مساه ری شمی سه گ بوچه هلی له لونه؟
به ناه و سوزشی سینه ی چه زینی مرتضی ناکا...	به طه رز این مولجه م پاره بی چه رگی که وار ه حسی
له شاهی نه نییا شه رمی له خاصانی خودا ناکا...	به بی میهری به لی سه شهوره نانیانی فه له ک بویه

ده سا باینه وه سه واقعه ی سالاری دین په روه ر
 چه فندی حزه رته تی کاک شه حمدی قوطبی سلیمانی
 له شاری موصل وه صلی به نه نواری شه هاده ت بو
 «حسین» آسا له مه وجی خوین دا په یوه سته فه رمویه
 سه گ رموصل به ناه شه فرته شه زه (س) سه رو بن بی
 که سی په ک زه روه ایمانی له دل دابی به ایمانم
 نه که ر چی خامه عو شریکیش له عینوانی شه ناکا
 که بی بسنادی فه بیضی به رگی گول نه شوو نما ناکا
 به لی روتی ی شه هاده ت ته رگی آلی مصطفی (ص) ناکا
 ده سا بو که س خه یالی (من سقانی، قد نجا) ناکا
 وه نیلا فه تلی تالی زه خمی نه هلی دل ده وا ناکا
 قبولی بورده باری ذیله تی شه م ماجه را ناکا

ترجمه: ای فلک چرا گردش تو لحظه ای ترک جفا نمی‌کند و از روی قانون
 ادب، هرگز شرمی از خوبان خدا نمی‌کند؟ مگر این (فلک) مادر شمر سگ و
 بوجهل ملعون است؟ که اینگونه جفایبشه گشته است و ترک جفا و غصه دادن
 به اهل عبا را نمی‌کند. جگرش پاره پاره گردد، مانند ابن ملجم که هیچ رحم و
 شفقتی نسبت به آه و سوز سینه حزین مرتضی (ع) ندارد. عین یقین دارم که
 (چرخ هم) تشنه اولاد «محمد» (ص) است که بدین نحو هیچ خوفی از هنگامه
 خروش کربلا ندارد. به بی‌مهری و بی‌مروتی، مشهور آفاق است. فلک، از این
 رو نه شرمی از شاه انبیا دارد و نه از خاصان خدا حیا می‌کند. آری باید یاد
 کرد از واقعه سالار دین پرور، که واقعه حزن انگیزی است اگر چه قلم نیز، یک
 دهم از وصف آن واقعه را نمی‌تواند تحریر بنماید. نوه حاج کاک احمد شیخ که
 قطب سلیمانیه بوده است، آن کس که گل بدون امداد فیض او نشو و نمائی
 نخواهد کرد. او در شهر موصل به وصل انوار شهادت نایل شد، آری درجه و
 رتبه شهادت، هیچ گاه آل مصطفی را ترک نمی‌کند. او به مانند حسین (ع) جدش
 در موج خون غلط زد و فرمود: چرا کسی به دادن آبی به من خود را نجات
 نمی‌دهد. مگر این که موصل به آه حضرت فاطمه زهرا (س) سرتگون گردد و
 گرنه قتل آل او زخم اهل دل را همیشه مجروح و دردمند می‌دارد. سوگند به
 ایمانم، کسی که یک ذره از ایمان را در دل داشته باشد قبول بردباری و تحمل
 این ذلت را نخواهد کرد.

«اولادی حوسه‌ین(ع) مه‌به به یه‌زید»

«ماموستا ملا حسن دزلی»

از شاعران به‌نام خطه‌ اورامان - و دربند دزلی، مرحوم ماموستا ملا حسن دزلی می‌باشد، ایشان از خاندانی که همگی اهل علم و دیانت بوده‌اند به دنیا آمد و در محیطی ادبی و علمی نشو و نما یافت. در سال ۱۲۷۵ هـ ق در روستای «وه پسیا» در اورامان به دنیا آمد. پدرش نیز اهل ادب بود. نام او ملا محمد و از خاندان مردوخی است، که از سادات حسنی نسب می‌باشند، و سلسله سادات مردوخی در تخته ژاورود هستند که شیخ مصطفی تخته از این سلسله مشهور است. شجره سادات مردوخی در کتاب تاریخ مردوخ به زیور طبع آراسته گردیده است. ملا حسن درس فقه و اصول را در ایران آموخت و برای تکمیل تحصیلات خود به کرکوک و سلیمانیه و قاهره رفت. به فارسی و عربی و کردی (سورانی، اورامی) شعر سروده است. در آخرین ماه پائیز ۱۳۶۵ هـ ق در دزلی وفات نمود و در گورستان اصحاب دزلی به خاک سپرده شد. قبرش پر نور باد!

در نصیحت به یکی از سادات، اهمیت شخصیت و اخلاق سالار شهیدان

حضرت اباعبدالله الحسین را یادآوری می‌نماید و تحریر فرموده است:

سه‌یید گیان تو خوا چاوت که ره وه

خوت بولای زه مان باوات به ره وه

چه زره‌تسی حوسه یزن (ع) ثه و شیره گه وره
 بوچی وایه کرد له وعه صر و ده وره؟
 فه رمویان خوی بو ره فیکه کانی
 دنیا په ره سستی و سلطانی و خانی
 تا بی بهینی حو کمی خودایه
 گیانیان نا قرآن بیته ره کایه
 بوچی گیانی داسه ر ناری شه هید
 اولادی حوسه یزن، مه به به یه زید

ای سید عزیز و محبوب من، ای جان من چشمان خود را بگشا و بر گرد به
 خلق و معرفت اجداد و آباء خودت - و دقت کن - که چرا حضرت حسین (ع) آن
 شیر بیشه شجاعت و بزرگواری در آن عصر و دوره قیام کرد و برای چه،
 آن‌گونه سرنوشتی را پذیرفت؟ مگر نه اینکه خودشان خطاب به یاران و رفیقان
 خود فرمودند که دنیا پرستی و سلطانی و خانی، تنها و تنها خاص کبریا و حکم،
 حکم الهی است؟ حسین علیه السلام و یارانش، جان خود را فدا کردند که
 قوانین قرآن به میدان بیاید و دستورات قرآن احیا گردد. بله حضرت
 سیدالشهدا فرمودند چنانچه دین جدم با خون من احیا می‌شود پس ای
 شمشیرها بر من ببارید. و ای عزیز، باید بدانی چرا سردار شهید (ع) جان خود
 را در این راه فدا کرد. پس هرگز ای اولاد حسین، تو یزید نگردی؛ یعنی، مواظب
 باش خلق و خوی یزیدی که دنیا پرستی و سلطانی و حکمرانی و خانی باشد
 در تو تأثیر نکند.

ماموستا احمد بیگ صاحبقران متخلص به حمدی

در سال ۱۲۸۸ هـ ش، در سلیمانیه، به دنیا آمد. از شاعران نکته‌سنج و صاحب سبک ادبیات کردی است. یکی از کارهای بکر و ابداعی او مناجاتی است در قالب غزل که سوره الحمد را در تمامی غزل درج نموده است. از محبان اهل بیت پیامبر گرامی است، و نیز بهترین نعت و مدایح رسول عظیم الشان اسلام و یاران و اهل بیت او را در دیوان گزاتیهای خویش دارد. در گرامیداشت یاد حسین (ع) غزلی نیکو سروده است که ارائه می‌گردد:

شمری ما که حمدی نه ما باسی چه سه نهینه
دو چاوی علی (ع) چه رگی رسول شه قه لینه
بوچی به خه تاچی له جهاداره کو صفین
که ی له معه یی زهرا و کوفه، بدر و حونه ینه؟
دو چاوی علی (ع) و فاطمه بون به لکو زیاتر
به خوانه وی باوه ریه، ده لی عه ینی دوعه ینه
کی دیویه بکه ن شه مس و قه مه رغه یری ضیا به خش
اولاده که شووقی دل و زوبنده ی نه به وه ینه
زانپوته که چه ند دورن نه مانه له په یه مبه ر
هه نگامی نه به سوم وه کو شه قی شه فه قه ینه

من هه رچی بلیم نه قصه له وه صفی حسه سه نه ینا
 دوژمن که بلی وارثی ته ختی هه ره مه ینه
 په یغه مبه ره، ته لپی بووه ریسی بی غه می ته ولاد
 له م ته لبه وه بروانه که ته د مویکی به ینه
 ته صویری نیگارینی که کرد له و هه پی ته بعم
 بی شک هه سه نه ین (ع) سه یید خه لفی وطه نه ینه
 ته بشیری نه که ین خویندنی ته م شیعه له هه شرا
 وه ک که وکه بی اقبال ونیشانی که ته فه ینه
 مسوده پی صوبچی ته زه لی موی محمد (ص)
 خورشیدی به یاضی ته به دی رویی محمد (ص)

ای حمدی، سعی کن شمیری نکنی و شمرگونه نباشی، زیرا اکنون گفت وگویی حسنین (ع)
 می باشد، و این را هم میدانی که این دو، نور چشمان علی و جگر گوشه رسول ثقلین
 می باشند.

در بیت دوم اشارتی به شرکت مولا در غزوات بدر و حنین و نیز جنگ صفین شده است.
 در ادامه می فرماید:

حسن (ع) و حسین (ع) دو دیدگان علی (ع) و حضرت زهرا (س) اند. آخر چه
 کسی دیده است که ماه و آفتاب به جز نور دهندگی و نوربخشی کار دیگری کنند. و نیز همه
 می دانند که فرزندی شوق و منتخب جان والدین می باشد. هنگام تبسم و لبخند، فرق بین
 دو لب به چه اندازه است. فاصله فیما بین حسن و حسین، نیز به همین اندازه
 بوده است و من هر چه که در وصف (حسین) بگویم تازه کم گفته ام و نقص

در گفتار من خواهد بود در حالی که دشمنان هم می دانند که حقیقتاً آنان وارثان حرمین شریفین هستند. و نیز میدانی، که قلب پیامبر(ص) غم و غصه نبودن اولاد را دیگر به خود راه نداد زیرا با آمدن حسن(ع) و حسین(ع) دیگر غمی نداشت و فارغ از هر گونه حسرتی بود. بر لوح طبع من تصویر زیبا و نگارینی منقش شده است بی تردید بدون هیچ گمانی حسنین بزرگان وطن های دنیا و قیامت می باشند. و این را هم می دانم، به صورت بشارت و مژده ای در روز قیامت این چکامه را خواهم خواند و ستاره بخت و اقبال و شأن و مرتبت من نیز بدین سبب خواهد درخشید. سیاهی طبع نخستین ساعات آفرینش گیسوی محمد(ص) است. خورشید سپید ابدی، روی محمد(ص) است.

متأسفانه سال و روز وفات این شاعر گرانمایه اهل بیت در هیچ تذکره ای مندرج نگردیده است.

روانش شادا!

حسین گوشواره عرش خدا
حاج ماموستا ملا سید حسن سورین (علامه سورین)

متولد ۱۲۶۷ هـ ق در روستای سورین بانه و متوفی، سال ۱۳۴۷ هـ ق در همان دیار. از اعظام علما و مجتهدین به نام روزگار خود می باشد و آرامگاه او در تریه (قبا غلوچه) بین دهستان میرده و بانه زیارتگاه خداجویان و محبین سادات می باشد.

در غزلی عاشورایی به استمداد از جد خودش حضرت حسین می پردازد و سوزناک ترین شعر خود را به ساحت مقدس حضرت سیدالشهداء تقدیم می نماید:

باد صبا چو قاصد گم گشته ما توئی
دانا توئی و راهبر و رهنما توئی
چون روح پاک سیر و سلوکت سبکروی است
پی آشنای گشده هر آشنا توئی
بنشین بر رخسار خود و بیفشان به راه مشک
عیسای وقت از نفس جان فزا توئی
تا پایتخت شاه شهیدان برو سبک
محررم به بارگاه شه کربلا توئی

اول بیوس خاک ره شاه و عرضه کن
 کای شاه، دادخواه غنی و گدا توئی
 شاهنشاه دو عالم و باب الرقاب دل
 شاهی که لایق است به مدح و ثناتوئی
 بیچاره‌ای فقیر ز دریای خسروی
 بی ملجاء است و ملجاء هر ملتجاتوئی
 خواهد بگیرد او ز فلک انتقام خویش
 خویش به دل نمانده که او را رجاتوئی
 رحمی به حال او که به حالش گریستم
 چون دیدمش که نسبت او را، نیاتوئی
 منگر گناه و حالت بیچاره را نگر
 بشنو که گوشواره‌ عرش خدا توئی

ره‌حمه‌تی خوا بو حوسه‌ین
کاک معروف امینی کامیاران

متولد ۱۳۲۳ در روستای گلپیان - چهل کیلومتری کامیاران - کتاب شعرشان به نام باخچه گولان - باغچه گل‌ها - چاپ و منتشر شده است. از طرف ماسداری به سادات حسینی مردوخی‌ها می‌رسند. در وصف ائمه اطهار و به ویژه مولا علی (ع) و حضرت حسین (ع) اشعار نیکویی دارد که دو قطعه از اشعار خود را به خاطر امام حسین (ع) تقدیم مجموعه کرده است:

وادیـــــــسان محرمـــــــه	مـــــــانگی وفاداریـــــــه
مانگی پهمان و قهرار	له گهل زاتی باریه
مانگی عشق و شه‌وینه	مانگی حه‌یات و ژینه
مانگی وفایه، دینه	مانگی بی‌قهراریه
بی‌قهراری بو جنان	له بو حضور ی ره حمان
به مال و گیان و سامان	چون ریگه ی رزگاریه
مانگی غه‌ضه‌ب و قینه	دژی قه‌ومی بی‌دینه
شه‌و بی‌دینه له عینه	که واشه‌یطان یاریه
یانی په‌زیدی مه‌لعون	دایکی فه‌ساد ی زه‌یون

له نیو دهریای ناگرا دایم گریه و زاریه
 رو ره شسی لای الله بسی توشی داوی به لا بسی
 بوئه به د موبته لا بسی وائاوا کرداریه
 ره حمه تی خوا بو حوسه یین حوسه ینه نوری دو عه یین
 یانی دو عه یینی «مه عرف» وائیستا هاواریه...

* * *

«بار دیگر محرم آمد، محرم که ماه وفاداری و پیمان و یادآور تعهدها و قرار و مدارهاست، ماه پیمان با ذات باری تعالی (جل جلاله) محرم که ماه عشق و دلدادگی است، و ماه دوباره حیات و زندگانی عشاق و نیز ماه بی‌قراری ما...»

بی‌قراری برای دیدار جنت و جنان، و بی‌قراری برای رسیدن به حضرت رحمان یا از طریق - بذل مال و جان و سامان - زیرا تنها راه رستگاری همین است.

اما از یک سو نیز محرم - ماه غضب و کینه‌هاست، ماه آشکار شدن ضدیت قومی بی‌دین، به ویژه آن بی‌دین لعین که شیطان یار و یاور او شد، یعنی یزید ملعون آن ام فساد پست و زبون که حالا در میان دریائی از آتش دائماً در گریه و زاری است - به خاطر هتاکی به اولاد رسول الله (ص).

حال که این‌طور شد بگذار رو سیاه درگاه الهی باشد و در دام بلاها گرفتار و تا ابد مبتلای کردار ناپسند خود باشد.

و نیز رحمت خداوندی شامل حسین (ع) گردد، آن حسین که نور دو چشمان ماست به خصوص دو دیده معروف که اکنون برای حسین (ع) در فریاد است.

همین شاعر آزاده جان و پاکدل در قطعه‌ای دیگر چنین سروده است:

روزی عاشورا ناسمان و زه مین	هه ردو به جوته ده که ن زاری و شین
زه مین به که رار به گریه و نالین	ناسمان که سه ر و عاجز و غه مگین
دایم داد نه که ن به دلی به تین	له ده‌رگای خودای رب العالمین
ده لین خوی گه وره خرت ناگاداری	چون پیک هینه ر و په روه ردگاری
واحه فتا و.. دو که س پارانی دیندار	که و تونه داوی به زیدی خون خوار
هه ریه ک به جوری ده نالی به زار	(حسین(ع) شهیده و (عباس) بریندار
زه ینب و خزمان به ته نیا ماون	له ده‌شتی به لا چاوه‌ریسی ئاون
چاوه رین عباس ناو بینسی بوپان	په رداخی بخون بشکی تینویان
سپایانی په‌سته و دمی به دفه رمان	هه مو تیریان خست بنومالی که وان
که مان دارانی به زیدی گوم را	تیریان له مالی که وان کرده‌ره‌ها
دایان له عباس دو بالیان په راند	ئاوی مه‌شکه که ی عه باسیان رزاند
به و شکل و شیوه خویان کرده په‌ند	به و ناوه به دناو تا هه زار و نه‌ند
سه رشور ورسیوان له هه ردو دنیا	مایه ی نه‌فرین بو هه تا هه تا...

«در روز عاشورا آسمان و زمین هر دو با هم در گریه و زاری هستند. زمین بی‌تاب و بی‌قرار و پریشان در ناله و اشک‌ریزی و آسمان دلتنگ غصه‌ها و ناراحت و مغموم و گرفته است.

در این روز دایماً آسمان و زمین شکوه خود را به درگاه رب العالمین عرضه می‌دارند و ابراز می‌دارند: بارالها خود آگاه و علیمی، همان‌گونه که آفریننده و پرورنده تمامی هستی خود بوده و هستی، و می‌دانی در چنین روزی هفتاد و دو کس از یاران دین تو به دام یزید خون‌خوار افتادند و شهید شدند.

و آسمان و زمین هر کدام به نوعی در حسرت و تأثر هستند و یادآوری می‌نمایند که چگونه عباس زخمی شد و حسین چه سان به شهادت رسید؛ و نیز چگونه حضرت زینب و خویشاوندان او تنها مانده و غریب و در انتظار آوردن آب، تشنه به سر می‌بردند و چشم به راه بردارشان عباس بودند که با اهدای کاسه‌ای از آب تشنگی آنان را رفع کند.

اما سپاهیان پست و بدفرمان و بدنیت تیرهای خود را در کمان‌ها زه کرده و به سوی آن عزیزان نشانه رفتند. و کمانداران یزید گمراه، تیرها و پیکان‌ها را از کمان‌ها رها کردند و به سوی عباس(ع) پرتاب کردند و نیز دو بال مبارک او را انداختند و نیز آب مشک عباس را به زمین ریختند و در نهایت سبعیت با آن رفتار نامطلوب، خود را رسوا کرده و نام آن‌ها به بدی خواهد ماند تا هزاران سال. و اینان شرمساران و سرافکنندگانند در هر دو دنیا و مایهٔ نفرت و نفرین هستند تا ابد و علی‌الدوام.»

* * *

مرحوم سید محمد باقر حیرت سجادی

شاعر و استاد بزرگوار ادب کلاسیک اورامان و از سادات کلجی اورامان مرحوم سید محمد باقر حیرت سجادی، ایشان از سلاله پاک حسین ابن علی (ع) هستند. متولد ۱۲۹۴ در کلجی اورامان و متوفا در سال ۱۳۴۱ شمسی در سنندج می‌باشند. به عربی و فارسی شعر سروده است. از بهترین قصاید ایشان در وصف حضرت سیدالشهداء (ع) است که تقدیم صاحب‌دلان و عاشقان خاندان پیامبر می‌گردد:

ای مظهر جمال حـق ای حـضرت حسین

ای نقد عشق خاک تو بر کائنات دین

ای آنکه بارگاه تو چون همت رسول

برتر ز وهم بی خرد بعد مشرقین

ای ذات توست هر چه بخوامی مگر که عجز

زاوصاف توست هر چه بخوامی مگر که مین

باشد وجود عالی اعلی مقام تو

چون ذات کردگار منزه بود ز شین

بهر شهادت تو شهادت زجان بسی

بر عرضت خیال بر انداخت کعبین

از استماع قصه تو در نینوا

یابد مذاق خلق بهر حسین، طعم حین

والاتیری زقوم شهیدان چو در عدد

برتر ز حرف ابجد در رتبه حرف غین

خیزد حنین به حشر ز بید خواست آنچنان
 کز بدسگال حیدر برخاست در حنین
 با تو خلاف بدگهران هست خود خلاف
 با صانع دو عالم و با شاه مغربین
 کز باد کوی دشمن تو بر جهان وزد
 چون سبزه دیو سر زند از خاک خانقین
 کوبند سر ب خاک پدر مرده سنان همی
 اندر فراق روی تو هر شام، نیرین
 از هجر جانگداز دو ابروی تو، هلال
 گردید قد خمیده و لاغر چو حاجبین
 بی داغ ماتم تو بود نقد قلب، قلب
 چون بی قبول خسرو صاحبقران، حسین
 شد قطره های اشک من اندر عزای تو
 بحری که شد حباب بر آن عرش چون نطین
 در ماتم تو آیه قرآن چو نظم من
 بر خویش جامه های سیاه کرده فرض عین
 ای آنکه گشت هر که به تشریف تو شریف
 گردد کمین به بنده او مهر و مه به زمین
 از شوق پای بسوس مکان تو، مرمرا
 باشد درون سینه پر آتش، چو کور قین
 از روی لطیف و بنده نوازی خدایرا
 بر همان مراز هجرت و خواری روز باین

استاد سید ابراهیم ستوده

از طایفه سادات بانجوب نوه مرحوم سید سعدالدین ملقب به (امین السادات)
متولد ۱۳۰۵ - دارای درجات و مراتب علمی در فقه و کلام و ادبیات فارسی،
عربی و کردی. در فروردین ۱۳۷۹ وفات یافت و در جوار مرقد مطهر بابا شیخ
احمد بانجوب از نوادگان حضرت رضا(ع) به خاک سپرده شد.

در قصیده‌ای غرّاً در وصف مولای متقیان حضرت علی، پدر سادات جهان
می‌فرماید:

قبایه سودا زدگان ابروی سمره سبای تو
قبایه نمای عاشقان غمزه غم زبای تو
گلبن روضه جنان خار به دیده آیدم
گر زندهم اششارتی نگرگس دلربای تو
زاهد زهد پیشه راه حور و قصور زانکه من
از همه بیگانه شدم تا شدم آشنای تو
پای به جنبه الم، فرق به زیر تیغ غم
سمرکنم و سمرکنم بسی رخ جانفزای تو

سبایه آستانهات، مایه فخر و آبروست
 ای که همای آسمان پر زده در هوای تو
 در در جهان اهل دلی نیست که در طریق عشق
 پانتهد به راه تو، سر ندهد برای تو
 دل ندهم به هفت در، یا نهنم به هشت در
 طالع اگر مدد کند، یک تقسم لقای تو
 یک شب قدر از آن سبب به هزار ماه شد
 طوق غلامی، سستد از سلسله دو تهای تو
 خانه کعبه ز آن جهت قبله انس و جان بود
 زودتر از ارض و سما، شد بهی از بهای تو
 آب حیات را دگر، می نستادم از خضر
 من که نمردم و زدم بوسه به خاکهای تو
 پی سپر شانعی ام، سخره زور و زر نیم
 شد زرناب قلجم از پرتو کیمیای تو
 دوش شهبی که فرقدان بوسه به پای وی زدی
 بهر شکن بتان بوسه زدی به پای تو
 عیب نباشد از مرا قافیه شایگان قتار
 زانکه به گنج شایگان ره برم از تهای تو
 فاتح رزم خیبری، ساقی بزم کورتی
 مقصد جان و دل تویی ای دل و جان فدای تو
 شهبک هل ولد، ولد، مثلك هل اتی فتی
 ای دل و جان انس و جان واله هل اتای تو

محتسب شـهر و لاء، داد سـتوده را صـلا
 دامـنش از دهـمی زکـفه روز حـساب وای تو
 من که سپهر جانمی ام، قالب گور سوز داد
 عمر دوباره یافتم از مدد رضای تو
 فرق شکسته مرا مرهم مرحمت رسد
 تا که دل شکسته را کی برسد دوی تو
 رشته زندگانیم صد گره است و یک امید
 روی تمنی من و دست گره گشای تو

حب علی (ع)

از حب علی بی خبران منع کندم
 از مهر پدر بی پدران منع کندم
 آن را که خدا گفت و نبی گفت و نبی خواست
 کوی نظران بین که در آن منع کندم

در ذکر حضرت رضا (ع) که در آن از حضرت حسین (ع) یاد نموده است:

جلوه ی چه لای نور عرفان و سه فا
 ناپنجه ی بیالا نمای مصطفی (ص)
 هه شته مین نه فال، جویاری به هه شت
 پهی ته شریف تو به هه شت بی به هه شت
 سلطان اقلیم، زو همدو که ناعت
 زیب نه فزای نه وره نگ وه رع و مه ناعت

دیباچه ی کتاب ته سلیم و ره ضا
 مانای رضامه حض راضی به ته ضا
 روله ی علم و حکم حه وصله له و طاقه ت
 با بوری ته قوا و دین پاکي و صداقت
 ناگاه جه علوم سپیری و ظاهری
 قیامه ی پیر و میر، نه قش و قادی
 توربه توت وینه ی گولا و جه بوی گول
 بوری (احمد ص) مه دو نه ده ماخ دل
 مه ولاننا خالد کورد شماره زور
 گلکوش جه ره حمه ت باری بو پر نور
 جه روی ناگامی و رای باخه به ری
 پاسه ش فه رماوان به انشای ده ری
 حاجی په ی روضه ی رضا ته شریف بهر
 ئی بالانه ره ن جه حه چ نه کبه
 یا امام رضا شاه خوراسان
 قه سه مت مه دیو به ذات سو بجان
 به مه لایکمه ی (اعلا علیین)
 به مانای کله لام (رب العالمه مین)
 به شای نه نیما ختم المرسلین
 صاحب ته شریف کاف و هاء و سین
 به علم و ته قرای شاه (لا قتی)
 شایسته ی نزول سوره ی (قل اتی)

به پاک‌ی زه هرا، بـــــــضعة البتول
 وه شه و یس خاص (صدیق و رسول)
 به سه خا و صه فای (مجتبی حسن)
 نور دو دیده ی ششیر بــــوت شکه ن
 به گیان بازی شای شه هیدان (حسین)
 هه ساره ی ره خــــشان (بــــین النبیین)
 یازین العباد ته وصیفش به حه ق
 که س نمه تاو و حه تتافه رزده ق
 به شکافه نده ی زره ی شه مس و علم
 ایمام بــــاقر دور ده ریــــای حــــم
 به نوســــتای دانــــای علم ره بــــانی
 جعفر صــــادق حــــدر ثــــانی
 به نه که س حلمش مه شهوره ن نه عام
 موســــی بــــن جعفر شــــای والا مقــــام
 به ویت که نورت مه دره خــــش چون طــــور
 مه کور و خه فاش نه وینان نه و نور
 به ته قوای ته قی و به پاک‌ی عه لی
 مــــوراد و مورشــــد موقتــــه قــــی و وه لــــی
 به شاعی عسکری، (حسن بو الحسن)
 نایینه ی شه نــــوار (ذات ذو المــــنن)
 به عدل مه دی ایمام مه و عود
 (عجل الله عه سده المــــعود)

کاکاس توده ی بی نه و ایاد که ر
 خاترش وه عیشق عه زیزان شاد که ر
 کیمییای لوظفت دریغ مه که ریش
 بهارو سیاهی یاران نه یو پیش
 دلش به خوه رشید مهرت ره وشه ن بو
 بسایر طه بعش گول و گولشه ن بو

ترجمه:

ای جلوۀ نور عرفان و صفای دل. آئینۀ تمام نمای اوصاف و خصائل
 مصطفی (ص).
 هشتمین شجرۀ رسته در جویبار بهشت. که به یمن قدم تو بهشت به هشت
 طبقه تقسیم شد.
 ای که سلطان مملکت زهد و فنا هستی. زینت بخش اورنگ و اریکۀ ورع و
 مناعت طبعی.
 ای دیباچۀ کتاب تسلیم و رضا (ای حق). ای معنا و تفسیر رضای محض (در برابر
 قضا و قدر الهی) ای رضا به قضای الهی.
 ای فرزند علم و حلم (شکیبائی). ای مظهر تقوا و دین، پاکی و صداقت.
 ای آگاه به (اسرار) علوم ظاهری و باطنی. ای قبلۀ رهبران و پیروان دو طایفه
 (تصوف و عرفان نقشبندیه و قادریه).
 تربت مطهر تو بوی گلاب می دهد و بوی عطر رسول خدا (ص) از آن به مشام
 دل می رسد.
 مولانا خالد شهرزوری (عارف و شاعر بنام کرد از رهبران طریقه نقشبندیه) که

بارگاهش پر از نور رحمت الهی باد.

از روی (بصیرت) و آگاهی و با خبری (از جایگاه و منزلت الهی و معنوی تو). در
اثنای شعر به زبان دری (فارسی) فرمود:

ای حاجی (زائر خانه خدا) برو به روضه (بارگاه) حضرت رضا. (زیارت و
تشرف به بارگاه او از صد حج اکبر بالاتر است). برگرد حاجیا به سوی
مشهدش روان.

ای امام رضا - شاه خراسان. قسمت می‌دهم به ذات سبحان.

به ملائک (فرشتگان) (مقام گرفته در) اعلیٰ علیین. به معنای کلام رب العالمین.

به شاه انبیا ختم المرسلین. که صاحب مقام و شرف، کاف، و سین است.

به علم و تقوای شاه لا فتی (علی(ع)). (کسی که) شایسته نزول سوره هل اتی
(بود).

به پاکی زهرا (س) بضعة البتول. عزیز خاص صدیقه و رسول.

به سخاوت و صفای (مجتبی حسن) امام حسن مجتبی(ع). به جانبازی شاه

شهیدان (حسین) امام حسین(ع).

ستاره درخشان (تابناک) بین النیرین (بین دو ستاره درخشان علی(ع) و
فاطمه).

به زین العابدین که کسی از عهده توصیفش به حق. بر نیاید حتی قرزدق (شاعر
معروف و توانمند عرب که شعر بلندش در وصف آن حضرت معروف
می‌باشد).

به شکافنده ذرات خورشید علم. امام باقر در دریای حلم (شکیبائی).

به استاد دانای علوم ربانی جعفر صادق - حیدر ثانی (که به حیدر دوم ملقب
است).

به آن کسی که حلمش مشهور عام است (زبانزد عموم مردم). موسی بن جعفر شاه والا مقام.

به خودت امام رضا(ع) که نورت می‌درخشد چون کوه طور. مگر کوران و خفاشان نبینند آن نور را.

به تقوای تقی و پاکی علی(ع) (امام محمد تقی و امام علی النقی(ع)).

به شاه عسکری حسن. (امام حسن عسکری) آئین انوار ذات ذوالمنن.

به عدالت مهدی امام موعود. عجل الله عهده المسعود. (خداوند در ظهور او تعجیل فرماید).

گاه‌گاهی ستوده (نام شاعر) بی نوا را یاد کن. خاطرش به عشق عزیزان شاد کن.

کیمیای لطف را از وی دریغ مکن. تا رو سیاه و (شرمنده) یاران نشود.

دلش را به خورشید مهت روغن کن. و (زمین) بایر طبعش را گل و گلشن کن.

میرزا شفیع گاوہ رودی

جزو شاعران فولکلوریک منطقہ است و در حدود یکصد و پنجاه تا دوہست سال قبل می‌زیستہ و شافعی مذهب و عارف مشرب بودہ است. شعر میرزام خامسان ایشان در منطقہ مشہور است.

در قطعہ زیر - کہ بہ گویش اورامی سرودہ است - از حسنین بہ نام لؤلؤہای پاک و محبوب پیامبر یاد می‌نماید:

یا جہ دی حہ یدہ ر، کہ رازی صہ فدہ ر

قاتلی گہ بران، کوشہ ندہ ی عہ تہ ر

بہ بانگی تہ کییر غازیانی رہ زم

رہ ضاشان بہ عہ زم غہ زامہ بر جہ زم

بہ دو لؤلؤی پاک دامان رہ سول

جگہ ر گوشہ کان فاطمہ ی بہ تول

بہ موقہ ربان پای عہ رش ثہ عظمہ م

بہ طہ واف چیان کعبہ مکرم

فہی سبیل اللہ نہ ویدشانہ ن

بہ روضہ ی رضوان نمیدشانہ ن

به ناله خلاص توبه دروستان
 به پاکی دامن عصمت په رستان
 به حاجت قرب و قه در گردیشان
 نه قصیرات شه فیع بیه خشی پیشان

یا محبوب حیدر و یا جد گرامی حیدر! «مراد از جد در اینجا عزیز و مرشد است» همان حیدری که لقب دیگرش کرار و صفر می باشد.
 تو را سوگند می دهم، به بانک تکبیر رزمندگان در غزوه های دینی که راضی به غزا و مبارزه با کفار شده اند و به آهنگ شهادت و غزای دینی، عزم خود را جزم نموده اند و تو را بار دیگر سوگند می دهم، به دو لؤلؤ پاک دامان پیامبر و رسول مکرم اسلام، یعنی جگر گوشه های حضرت فاطمه بتول (س) و نیز به مقربان جوار عرش اعظم و به زائران بیت الله الحرام در مکه مکرمه، که در راه الهی شامل نوید و مژده شده اند، و به روضه رضوان امیدوار گردیده اند. و به اخلاص خاص تائبانی که به درستی توبه نصوح کرده اند و به پاکی دامان معصومینی که هوادار عصمت و نیکوئی اند و نیز قسمت می دهم به خاطر قدر و قرب همه آن عزیزان، که شفاعت بنمائی، و تقصیرات (شفیع) را به آنان ببخشی.

ماموستا قانع

مرحوم شیخ محمد دولاشی متولد ۱۲۷۶ هـ شمس و متوفی در سال ۱۳۴۳ هـ ش، از شاعران نامدار منطقه می‌باشد. وی به خاطر شعرهای مردمی‌اش به شاعر مردم معروف گردیده است. از جمله شاعرانی است که در رژیم طاغوتی بارها در زندان و تبعید و گریز از دست طرفداران ستم شاهی بوده است و از علاقه‌مندان به عرفان و دین و دارای نعت‌های زیبا در وصف پیامبر گرامی اسلام بوده و نیز ارادت عاشقانه و خالصانه‌ای به اهل بیت عصمت و طهارت داشته است، که دو نمونه از اشعار زیبای ایشان در این مجموعه تقدیم می‌گردد. یکی از آنها مخمس مشهوری است که در اکثر مولودی‌ها و تمامی خانقاه‌های مشهور منطقه قرائت می‌گردد، و در این مخمس ماندگار، رسول الله (ص) را به خون به ناحق ریخته ابا عبدالله، حضرت امام حسین (ع) سوگند می‌دهد، که در واقع نقطه اوج شعر و این اثر هنری که حالتی عاشقانه و پرسوز و گداز را به چکامه داده است همین جاست، از نظر آنانی که به شعر و سبک‌شناسی شعر و حالات هیجان و عاطفی شعر واقف‌اند، در این بند که از حضرت حسین (ع) یاد می‌شود، اشک بر چشمان شنوندگان عاشق به اهل بیت حلقه می‌بندد و ماموستا قانع به خوبی تشخیص داده است که بعد از وصف و نعت حضرت رسول (ص) در کجای مخمس با آوردن تشبیهات بکر از آل مطهر او به ویژه حسین (ع) خاطر امام حسین (ع) را به یاد شنونده آورد؛ و نیز در قطعه دوم ملاحظه می‌کنید در یک مناظره که شرح کوتاهی نیز بر آن داده خواهد شد چگونه

از آل البیت یاد نموده است. به امید آن که صاحب‌دلان با ذوق را به کار آید و به قبول خاطر بنشینند.

ته‌نا و ته‌عریفی پیغه‌مبهر

یا موحه‌مه دلیو به بار و دل به بوریانم مه که
 ته ی ره‌نیسی هه ردوو دنیا، دیده‌گریانم مه که
 ده سته ته ژنو چاره ریگه‌ی ده سستی یارانم مه که
 من که نالی‌توم، زه لیل باری عیسانم مه که

غه پری قایی ره نفه‌تت، بوکه س سه ناخوانم مه که

ته ی شو عاعی شه مس و که وکه ب، شوعله بی ته نواری تو
 زینه‌تی (جنات‌عدن) شهبه‌یی روخساری تو
 ته ی بوراق و تاج و ره‌فره‌ف، خه‌لعه‌تی ته نواری تو
 ته ی مه سیحا چاره ریگه ی نوقته‌یی گوفتاری تو

به ش براوو بی نه‌سیبی لو تف وئیحسانم مه که

ته ی خولامی باره‌گاهت قه‌پسه رو داراو جه م
 ته ی له دیوانی جه زادا، شافیعی جومله ی نومه م
 مه سته‌دی ته و ره‌نگی به زمت، که ونا ژور له و حلقه‌له م
 لیتیزاری قه‌پزی لو تفسی تون هه مو عورپ و عه جه م

غه پری نالی‌تاهیرینت، ده سته دامانم مه که

تو، کلیم و ته‌کیه‌گاهت عه رشی ته‌عزه م میسلی‌توور
 قاب‌قه‌وسینی له به‌یناما، به‌تیکه‌ل‌نور و نور

با عیسی ته زبینی قه سر و چه ننه ت و سیمای حوور
 روژی مه حشه ر، چون به باری نه گبه ت و بیم بو حزوور
 سا، له به ر خاتر حوسینت دل په ریشانم مه که

واسیته ی نو تقی به عیر موقته دایی مورسلین
 شاتری مه یدانی قه زلت، سه د وه کوو روح الامین
 ریزه جوویی خووانی لو تفت سه د هه زاران عاکفین
 یاره سول الله به حه قی ئال و به یتی تاهرین
 سه ر کز و ناشوفته حالی ده ستی شه یتانم مه که

مه خزه نی نه سراری غه یب و، ره هبه ری ریگی ی هودا
 خاکی ریگه ت [کحل ما زاغ البصر] بو نه نییا
 شارقی بوری نبوه ت، شاهبازی کیبرییا
 ره حمی خیرت بی به [قانع]، تو بی و زاتی خوا
 کوا خه لاتی موسته حه قم؟ روت و عوریانم مه که

ترجمه:

یا محمد(ص) مرا آشفته حال و سینه بریان منما
 ای رئیس هر دو عالم مرا دیده گریان منما
 سر به گریبان و چشم به راه کمک یارانم منما
 غیر از آستانه رأفت خودت برای کسی ثنا خوانم منما
 غیر از آستانه رأفت خودت برای کسی ثنا خوانم منما

ای شعاع شمس و کوکب شعله انوار تو
 زینت «جنات عدن» پرتو رخسار تو
 ای که برق و تاج رفرف خلعت اطوار تو (شد)
 ای که مسیحا چشم به راه نکته‌ای از گفتار تو (می باشد)
 بی بهره و بی نصیب از خوان احسانم منما

ای که غلام بارگاہت قیصر و دارا و جم می‌باشد
 ای که در دیوان جزا، شافع سراسر امم تو هستی
 مسند اورنگ بزم تو کوثر و لوح و قلم است
 در انتظار لطف تو اند همه عرب تا به عجم
 و به جز آل طاهرین خودت، دست به دامان دیگر کسانم منما

تو کلیم خدائی و طور و تکیه گاه تو عرش اعظم است
 به قدر (قاب قوسین) در بین تو و خدای تو بود
 و آمیخته نور خدا شدی و نور شدی
 ای مایه تزئین قصر و جنت و سیمای حوران بهشتی
 در روز محشر من چگونه با بار گناهانم به حضور تو بیایم
 پس به خاطر حسین(ع) پاکت، مرا دل پریشان مکن و نالانم

ای واسطه بین خداوند و خوبان او و ای مقتدای مرسلین
 ای که پیک و شاطر میدان فضل تو صدها چون روح الامین
 و هزاران عاکف و سالک ریزه خوران لطف تو را جویانند

یا رسول الله بحق اهل بیت طاهرینت، مرا
شرمسار و آشفته حال دست شیطانم رها مکن...

ای مخزن اسرار غیب و ای رهبر راه هدایت
خاک راهت (کحل مازاغ البصر) برای انبیاء خدا است
ای شارق برج نبوت و ای شاهباز کبریائی
رحم خیری به حال «قانع» داشته باش و تو را به ذات پاک
قسم می‌دهم که خلقی را به من عطا فرمایی که شایسته لطف تو است

قانع در منظومه بلندی به شیوه مناظره با درخت توت کهنسالی حرف
می‌زند و از او در مورد مسائلی که دیده و چگونه عمر را به سر داده سؤالاتی
می‌پرسد و از زبان درخت نیز جواب‌هایی می‌دهد که در این مجموعه مجال
آوردن تمامی آن منظومه و ترجمه آن نیست. در چند بیت آن به اهل بیت
اشاراتی نموده و خواسته با این شیوه محبت اهل بیت را تبلیغ کند:

وتم ئه‌ی درخت، به عیشقی حه‌یده
به زرّه‌ی شمشیر قه لاکه‌ی خه‌یبه

به قه‌تلی ناحق حوسه‌ینی مه‌ظلوم
به پروزه‌ی جه‌رگ فاطمه‌ی مه‌عصوم

به قه‌ندیل نور گوشه‌ی بیت الله
به ذکر و تهلیل اولیاء الله

به تاجی عزّه‌ت ختم المرسلین
به به‌رقی شمشیر شهیدانی دین

بوم به یان بکه ته‌واو گفتم و گو
 کیت دیوه به چاوله دنیای بی پو؟
 ترجمه:

پرسیدم ای درخت، سوگند می‌دهم به عشق و ایمان حضرت حیدر(ع) و نیز
 قسمت می‌دهم به شمشیر او در میدان رزم و نیز به درب قلعه خیبری که مولا
 از قلعه‌اش بر کند.

ای درخت قسم می‌دهم تو را به خون به ناحق ریخته سالار شهیدان
 حضرت حسین مظلوم(ع)، و به دود آبی که از جگر داغیده حضرت فاطمه
 معصوم برآمد، و نیز تو را به خاطر قندیل‌های آویزان و نورانی کنار بیت الله
 الحرام، و به ذکر تهلیل اولیای خداوند و نیز تو را قسم می‌دهم به تاج کرامت و
 عزتی که - خداوند - بر سر حضرت خاتم پیامبران نهاد.

و نیز به برق درخشان شمشیر شهیدان دین و آئین محمدی(ص) برای من
 بیان کن تمامی شرح حال و احوالات خود را، و برای من بگو که چه‌ها دیده‌ای
 در این دنیای بی‌تار و پود و ناماندگار...؟

به هر حال قانع، شاعری است اجتماعی و صاحب فکر و اندیشه، که در پهنه
 ادبیات منطقه هنوز می‌درخشد و یاسد و خاطره‌اش فراموش نخواهد شد؛
 به‌خصوص در تمامی مراسم‌های مولودی‌ها در مناطق کردنشین و نیز در
 بازگشت حجاج و جشن طواف حاجیان، مخمسی که در آغاز سخن آوردیم با
 دف و صدای خوش تقدیم میهمانان می‌گردد و ثواب آن مخمس او را بس.
 خدایش بیامرزد!

«ماموستا مجدی سقز»

ماموستا میرزا عبدالمجید متخلص به مجدی در ذیحجه ۱۲۶۱ هـ. ق در شهر سقز کردستان متولد و پس از تحصیلات مقدماتی در شهر سقز به سنندج و برای ادامه تحصیل به کرمانشاه و تهران و تبریز و اصفهان مسافرت‌ها کرد تا آن‌که در فقه و ادبیات سرآمد روزگار گشت. در سال ۱۳۰۵ به زیارت مکه مکرمه نائل شد. ماموستا مجدی از ارادتمندان اهل بیت پیامبر به ویژه حضرت سیدالشهداء بود و در کنار غزلیات بدیع و عرفانی خویش ابیات فراوانی در بزرگداشت پیامبر اعظم (ص) و اهل بیت گرامی او دارد. دارای خطی بسیار خوش بوده است. ماموستا مجدی پس از ۷۶ سال عمر در ذی‌قعدة ۱۳۴۴ هـ. ق در تهران دارفانی را وداع کرد و در این بابویه به خاک سپرده شد.

استاد علینقی هوشیار سنندجی در ماده تاریخ وفاتش چنین سروده است:
سروش‌ی ندا داد کای هوشیار بدار بقا گشت مجدی روان (۱۳۴۴)

واینک این شما و این شعری که ماموستا مجدی در سوگ سالار شهیدان
کریلا سروده است:

ای توتیای دیده و جان خاک پای تو

برتر زعرش بارگه کبریای تو

در رستخیز خون جگر بر زمین چکد

ز آن شاخ گل که بر دم‌د از نینوای تو

کردی به راه دوست تن و جان خود فدا
 بادا هزار جان گرامی فدای تو
 در بحر رحمت است شناور هر آن کسی
 یک قطره اشک ریزد اندر عزای تو
 ذات تو هست معنی قرآن و زاهل کین
 چون پاره پاره صفحه قرآن، قبای تو
 می خواست در زمانه کند محشر آشکار
 روز نبرد بازوی معجز نمای تو
 عهد الست آمد و تسلیم عرضه کرد
 تا جان نثار دوست نماید وفای تو
 تو تشنه جان سپردی و آب حیات هم
 بود از تو تشنه تر به لب جانفزای تو
 بودند بی خبر که بقا در ولای توست
 قومی که خواستند به گیتی فنای تو
 رنجی که قاتلان تو را هست روز حشر
 امروز مر مراسم زهجر لقای تو
 رحمی کن و مرا از لطف سوی خویش خوان
 زان پیشتر که جان دهم اندر ولای تو

«ماموستا خسرو بیگ جوهری سنندجی»

در تذکرها به ویژه تاریخ مشاهیر کرد و شیوای کردستانی و گلزار شاعران کرد نام او فرزند محمد بیگ منوچهر بیگ آمده است. صاحب مناصب بلندی بوده و در خدمت خسرو خان والی کردستان منشی و کتابدار بوده است. مسقط زیبایی در سوگ ابا عبدالله الحسین (ع) دارد که زینت بخش مجموعه می‌گردد. استاد مزبور در این شعر به استقبال مرثیه بلند محترم کاشانی و به تاثیر آن، این چنین سروده است:

باز این چه شیون است و چه زاریست در جهان	کز دیده سپهر بود جوی خون روان
باز این چه ماتم است که اندر ظهور او	در گریه چشم پیر و به ناله دل جوان
باز این چه شورش است و چه ماتم که صبح و شام	از مهر و ماه اشک فرو ریزد آسمان
باز این چه نوحه و چه فغان و چه ماتم است	کز آب چشم چرخ روان رود کهکشان
بهر عزای آل رسول خدا حسین (ع)	شاه عرب امام عجم، نور مشرقین
روزی که شد به دهر چنین ظالم آشکار	در حیرتم که چرخ چرا مانند پایدار
در ماتم حییب خدا، زاده بتول	ای سینه آه سر کن، و ای دیده خون بیار
ریزد فلک از دیده انجم سرشک خون	هر مبدم زکینه آن قرم نابکار
مهری که بود رونق افلاک دین ازو	شد منکسف به خاک زبیداد روزگار
ای چرخ پر ستیزه ز جور تو داد داد	صیحت چو شام زینب و زین العباد باد
چو نخل قامت شه دین بر زمین فتاد	فغان و گریه در فلک هفتمین فتاد
از نوسن سپهر مهر شد سرنگون	آن ساعتی که شاه شهیدان زین فتاد
از وحش و طیر و انس صدای فغان و آه	برخاست از زمین و به عرش برین فتاد

ایام بسی سکون شد و افلاک بسی قرار
 مهر و مه و ستاره همه گشسته غرق خون
 اندر عزای آل نبی آسمان گریست
 از شورش و فغان عزادار اهل بیست
 دید آن شهید را چو فتاده به خاک و خون
 سر اهل بیست این ستم از چرخ چون رسید
 نبود دلی ز غم که نسوزد در این ملال

چون چشم اهل بیت به سلطان دین فتاد
 از ذوالجناح گشت چو آن شاه سرنگون
 افلاک اشک ریخت زمین و زمان گریست
 وحش و طیور و ارض و سما انس و جان گریست
 جبریل با معاشر کروبیان گریست
 مهر و مه سپهر و مکین و مکان گریست
 چشم سپهر کور و زبان هلال لال...

«شیخ محمد آیت الله مردوخ کردستانی»

شیخ محمد فرزند شیخ عبدالؤمن - از سادات حسنی کردستان - ادیب و فاضلی توانا بود که در سال ۱۲۵۶ از مادر بزرگ و در سال ۱۳۵۴ در سنج رحلت و در روستای نوره به خاک سپرده شد. فقه محمدی و فرهنگ کردی به فارسی از وی به جا مانده است همراه با تعدادی دیگر از کتب و جزوات. در غزل فارسی که تقدیم می شود با استعاره و الهام از محرم حسینی نکاتی را در مورد وحدت مسلمین و رهائی از تفرق آورده است و نیز این واقعه تاریخی را یادآوری می نماید که حتی به وجود آمدن واقعه محرم و کربلای حسینی (ع) از تفرقه وهم دل نبودن مسلمین پدید آمده است:

خوش بشنوید ای طوطیان غوغای نالانال ما
شد سینه پر درد و غم دریای مالمال ما
در قلمز جور و ستم، ما غرق آزاریم و غم
هر دم دو صد موج الم، آید به استقبال ما
ما زمره اسلامیان، بودیم با هم همعنان
حیران و مات اهل جهان از عزت و اقبال ما
اکنون چه شد بی چند و چون، بیچاره گشتیم و زیون
حجام گردون دمبدم نشتر زند قیفال ما

ما جمله هم‌نوع و بشر، تشنه به‌خون یک‌دیگر
گوش فلک را کرده‌کر، غوغای قیل و قال ما
دشمن قوی و متفق ما ناتوان و مفترق
افسوس در جهل و جدل بگذشت ماه و سال ما
درمان دوری و نفاق نبود به‌غیر از اتفاق
از دوستی و از عنای آسان شود اشکال ما
گر از علاج درد خود ما بیش از این غفلت کنیم
دائم محرم می‌دمد از غرۀ شوال ما
جز اتحاد مسلمین، نبود مرام این حزین
باشد ز وحدت خشمگین اهریمن و دجال ما

* * *

شیخ عبدالکریم خانه شوری

متولد ۱۳۰۳ - پس از فرا گرفتن قرآن برای ادامه تحصیل در نوجوانی به شهر زور سلیمانیه رفت و به سال ۱۳۳۱ امامت جماعت و تدریس در روستای احمد برنده را به دعوت شیخ معروف نرگسه جار پذیرفت. (فانی) را تخلص کرده و در سال ۱۳۶۱ هـ. ق وفات نمود. از آثارش آشکار می‌شود که به تاریخ عاشورا واقف بوده، احترام شاه کربلا را در دل داشته است:

این چه غوغایی است می‌خیزد ز ارکان جهان
شور محشر شد هویدا، در زمین و آسمان
داغدار و سوگوار این مصیبت مرد و زن
واله و سرگشته این ماجرا پیر و جوان
از تنور دیده شد بسط زمین طوفان اشک
سرخ شد از جوش سیل خون، دل هفت آسمان
شد پریشان خاطر مجموع اعیان زمین
گرد حسرت بر جبین بنشست ارکان زمان
در مصاف کافران مانند شاه کربلا
جان به جانان داد و از دنیای فانی شد نهان
از وفاتش سبحة استاره بی تاب و توان
وز عزایش چشمه چشم ثوابت خون چکان

حضرت پیر قره چیوار سید شیخ حسن برزنجی (قدس سره)

وی از احفاد حضرت سید شیخ اسماعیل ولیانی مرشد کامل طریقت و عرفان قادری منطقه کردنشین عراق و ایران می‌باشد، که در سال ۱۲۶۴ متولد و در سال ۱۳۲۴ روی در نقاب خاک کشید. پس از اتمام دروس مقدماتی و فراگرفتن قرآن و حدیث در کرکوک به خدمت دانشمند معروف زمان خود ملا علی حکمت افندی می‌رسد و موفق به اخذ گواهی پایان تحصیلی می‌شود. شایسته یادآوری است که سلطان العرفا، علامه سید حسن سورین از مریدان ایشان بوده است. وی سید موسوی نسب و حسینی تبار است و به فارسی و کردی آثار ادبی دارد. این غزل سوزناک به نام (شهید حضرت دوست) گویی تمام صفات اخلاقی و حق‌جویی و محبت‌وزری جد اطهرش حضرت حسین را دربردارد و چه زیبا سروده است:

خوشا کسی که نجوید جز رضایت دوست
چنان که بود مورد عنایت دوست
به عمر خویش نخواهد به جز محبت حق
که این جهان هیچ است جز محبت دوست
مباش غره به تقوی خویش زاهد، چون
زگمراهی نرهانند مگر هدایت دوست

نسیم مرحمتی گر وزد به گلشن دل
 نهال عشق شود سبزه از مودت دوست
 زمرگ بیم ندارد هر آنکه عشق گزید
 که هست زنده باقی شهید حضرت دوست
 گرفته آینه دل غبار، یار کجاست
 که زنگ دل بزداید جلای طلعت دوست
 مرا زپای در آورد درد عصیان، کو
 دوی شافی این درد، غیر رحمت دوست
 عظام جسم رمیم دوباره جان گردد
 به تربتم اگر افتد گذار نسبت دوست
 هر آنکه عارف و اهل طریق گشت «حسن»
 جز از وصال نخواهد به حق عزت دوست

روانش در کنار جد بزرگوارش حضرت حسین (ع) آسوده باد!

شیخ رضا کرکوک

از شاعران به نام و نامور ادب فارسی، عربی، ترکی و کردی و دارای طبع روان، ذهنی نقاد و قلمی توانا است. محب آل البیت و مخلص خاندان سادات پرزنجبه بود؛ به ویژه امامزاده حسینی حضرت کاک احمد شیخ در سلیمانیه که آرامگاه او مزار دوستداران اهل بیت پیامبر (ص) می باشد. متولد ۱۱۳۰ هـ. ق در کرکوک. شیخ رضا کرد از جمله کسانی است که چند دهه پیش پایه گذار شعر عاشورایی و کربلایی حسینی بوده است. ارادت خالصانه‌ای به حضرت حسین داشت. از کلام اوست:

لافت از عشق حسین است و سرت سرگردن است
عشقبازی سر به میدان وفا افکندن است
گر هوا خواه حسینی ترک سر کن چون حسین
شرط این میدان به خون خویش بازی کردن است
از حریم کعبه کمتر نیست دشت کربلا
صد شرف دارد بر آن وادی که گویند ایمن است
ای من و ای من فدای خاک پاکی کاندرو
نور چشم مصطفی و مرتضی را مسکن است

زهرة زهرا، نگین خاتم خیرالسوری
 نطفة پاک جناب حیدر(ع) خیبر کن است
 سنیم سنی ولیکن حب آل مصطفی
 دین و آئین من و آباء و اجداد من است
 شیعه و سنی ندانم دوستم با هر که او
 دوست باشد دشمنم آنرا که باوی دشمن است

مرحوم شیخ رضا به حدی دوستدار سلاله ائمه معصومین است که در
 کسوت مدافعان و سربازان حقیقی سادات جلوه گر شده است. برای متصرف
 کربلا می نویسد:

تو بی جهت به تصرف نیامدی به زمین
 به کربلا که خداوند، زاده شرفا
 چو یادآوری از واقعه امام حسین
 چگونه شمر لعینش برید سر ز قفا
 کنی به جوانان اهل بیت نظر
 «لهم حاسد هم کیف اصبحوا هـدفا»

و نیز در تشویق و تأیید سادات حسینی منطقه، و در تقدیم زبده سادات
 کردستان از نوادگان موسی ابن جعفر (نقیب الاشراف) فرماید:

دست خیاط ازل خرقة ناموس و عفاف
 خوش بریده است بیالای نقیب الاشراف
 یعنی نعم الخلف حضرت کاک احمد شیخ
 آنکه با شیر زند پنجه به میدان مصاف

مصطفی نام و چراغ نصب مصطفوی
 نطقه هاشم و نقد کمر عبدمناف
 به زیارت گه آباء کرامش چه عجب
 سرقدم ساخته آیند ملائک به طواف
 ای ترا بنده‌گی من نه به امید طمع
 ندهم دست کریم تو به صد وجه کفاف
 امتیاز از دگران داده خدایت به سه چیز
 همت عالی و دست کرم و طینت صاف
 تکیه بر مستند جدت زن و اندیشه مکن
 جز سرانگشت ندامت نگزد اهل خلاف
 خصم را تیغ زبان من و شمشیر تو بس
 وای از آن روز که آن هر دو بر آید زغلاف
 بشکافد دم شمشیر تو اش مهره پشت
 بگذرد نوک سنان منش از حقه ناف
 کمترین جود تو ای زبده اولاد حسین (ع)
 خرج ده سالة دولت ز دولتخانه جاف

بیت آخر اشاره است به قدرت معنوی و مادی سادات مکرم برزنجه در وقت خودش که حتی خرج ده ساله دولت متبوع خود را داده‌اند. در آخر می‌فرماید:

باد اندام عدو تو به سجیل قضا
عصف ماکول، لایلاف قریش ایلاف

و در جایی دیگر، چنان عشق خود را به اولاد حسین (ع) نشان داده که جای هیچ بحثی را برای منکران سادات در منطقه باقی نگذاشته است. به نوادگان سادات برزنجه نثار نموده است:

تو کز تیره کاک احمدی و آل نبی (ص)
کفایت است از این خوبتر چه می‌طلبی؟
بس قدر و شرف این قدر، که جد شماست
شفیع روز قیامت، محمد (ص) عربی...
نیا محمد (ص) و مادر بتول و حیدر باب
زهی سلاله طاهر، (فدینکم بایی)
به هر کجا که نسب شما خوانند
که را رسد که کند ادعای نو نسبی
اگر به حرمت آل نبی نمی‌پردی
به نیمراه بماندی دعای نیمه شبی
هزار سال بگویم اگر ثنای شما
سخن هنوز بود در مقام بی ادبی
محب آل رسول (ص) از گنه کی ترسد
«قل لمذنبه ذنبه علی رقبی»

بس است عرض خلوص ای (رضا) زبان درکش
به نزد آن که بود در مقام یسمع بی

* * *

از من به دوست واسطه یک صبا بس است
از وی مرا تعارف یک مرحبا بس است
این بنده را به چیز دیگر احتیاج نیست
این دست خط روانه که کرد به ما بس است
یا رب به حق آل علی (ع) وجود نگاه دار
کاین پنج تن شفاعتشان از خدا بس است
غمگین مشو (رضا) اگر ت مال و جاه نیست
این که خواندنت به نام امام رضا (ع) بس است

ایضا اثری دیگر از شیخ رضا کرد:

در ماتم آل علی خون همچو دریا می‌رود
تیغ است و بر سر می‌زند، دست است و بالا می‌رود
از عشق آل بوالحسن (ع) این تیغ زن و آن سینه زن
داد و قغان مرد و زن، تا عرش اعلا می‌رود
پیراهن شمع خدا، یعنی حسین مجتبی
جان‌ها همی‌گردد فدا، سرها به یغما می‌رود
کوتاه کن انکار را بدعت مگو این کار را
این سوگ آل حیدر است این خون نه بیجا می‌رود

روی زمین پر هممه در دست جانبازان قمه
 خون از بر و دوش همه از فرق تا پا می‌رود
 من چون ننالم این زمان مرد ضعیف و ناتوان
 کاین برق آه عاشقان تاسنگ خارا می‌رود
 از ابن سعد بی‌وفا شامی و شمر پر چقا
 بر آل بیت مصطفی چندین تعدا می‌رود
 بغداد گردد لاله گون، در روز عاشورا به خون
 و از کاظمین آن سیل خون تا طاق کسرا می‌رود
 و از طاق کسرا سرنگون، ریزد به پای بیستون
 و از بیستون آید برون سوی بخارا می‌رود
 خون سیاوش شد هیا، در ماتم آل عبا
 تا دامن روز جزا، تا جیب عقبا می‌رود
 من سنیم نامم رضا، کلب امام مرتضی
 درویش عبدالقادر م (ع) راهم به مولا می‌رود

* * *

در شکایت از بخت و از قدرنشانسی افرادی در مورد اهل هنر

از دست تطاول زمانه	کس نیست نخورده تازیانه
ای بیهوده‌گیر مردم آزار	ناهی ز گناه و خود گنه کار
من سنگ زدم به فرق هابیل؟	ای راهنمای صد چو قایل
یحیای نبی ذبیح من بود؟	آنهم عمل قبیح من بود؟
من پای خلیل را بیستم	دندان حییب را شکستم؟

من دست یزید را کشاندم؟ بر مسند قدرتش نشاندم؟
 من کشتم امام مجتبی را؟ من بردم اسیر کریلا را؟
 ای کاسه سیاه سفله پرور مینا شکن دل هنرور...

شیخ رضا ترجیع‌بند مشهوری در نعت سرور کائنات (ص) دارد که رسول
 اعظم را در آن به حضرت حسین (ع) قسم می‌دهد:

ای منادا به کاف وها یا عین
 وی منادای (انا النبى به حنین)

جبرئیل امین به امر خدا
 وحیت آورد، کای شه کونین
 خیز و بر نه قدم به کوی قدم
 خیز و برکش علم ز علم به عین

به مقامی در آمدی که در او
 نه (متی) را به حال بود نه (این)
 قباب قوسین کان او ادنی
 بین مولی الوری و بینک بین

قسمت می‌دهم به جان حسن (ع)
 به سر مرتضی به خون حسین
 روز و امتی که پیشروی
 به امید شفاعت ثقلین

کــن در آن روز یــا رــسول الله (ص)
 نظــری ســوی مــن بــه گوشــه عــین
 بــنــواز و مــرانم از لــب حــوض
 تــرکن از آب کــوثرم شــفتین
 ای بــه کویــت ســعادت ابدی
 وی زروییــت شــرافت حــرمین
 ما ز امر تو غافل و توبه ما
 مــشفق و مهربان تــر از ابــوین
 در فــراز ایــن درود مــی خــوانم
 بــاز پرســند از توام ملکــین
 (کز ســرا پــرده مقــدس ذات
 بر ســراپای انــورت صلوات)

در مدح و منقبت حضرت علی(ع) و دو فرزند گرامیش (حضرت امام حسن
 و امام حسین(ع)) در تفسیر معنی بیت مشهور حافظ شیرازی (بلبلی برگ کلی
 خوش رنگ در منقار داشت) چنین سروده است:

شاه والا وقت طالع روی در ادبــار داشت
 این دل غم منــزلم را غرق در اکبــار داشت
 بر سرورم صد هزاران کوه غصه بار داشت
 صاحبــا در حالتی کین بنده غم بسیار داشت
 یادم آمد از کلام آنجناب اظهار داشت

کرده بودی ز امتحان با شاعران گفت و شنفت
 کز وجود من بود در منظر عالم نهفت
 هیچ کس بر وفق طبع من در معنی نسفت
 گفته بودی مقصد حافظ چه بود از آن چه گفت
 بلبلای برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت
 زان حبیب حی و حق امداد فیض سرمدی
 بس تضرع کرده‌اند در باب آل احمدی
 ذات احمد را شفیع آورده به هر مقصدی
 نصف شب غواص گردیدم به بحر ابجدی
 تا ببینم این صدف آیا چه در دربار داشت
 زان همه مردان بیامد صفوت حاروی کش
 بر دل آمد معنی شیرین بسی بی عیب و غش
 لوح قلبم را صفا دادند همی آیینه وش
 بلبلای برگ گلی شد سیصد و پنجاه و شش
 با حسین و با حسن هم با علی (ع) معیار داشت
 این چونین جاریست عادات حکیم ذوالمنن
 بهر ترفیع همان قطب رفیع ممتحن
 برگروه اولیا بار و بلاهای فتن
 برگ گل سبز است آن دارد نشانی از حسن
 چونکه در روز شهادت سبزی رخسار داشت
 این همی باشد خدا ناخواسته از زین و شین
 این همی باشد خداداند به بی‌اسرار و بین
 آنچه رفت بر نسل شاه غازی بدر و حنین

رنگ گل سرخست و آن دارد نشان از حسین

چونکه در حین وفاتش سرخی رخسار داشت

چونکه در عصر سعادت قطب بوده نزد گل

پیش ازین دانسته حالت زان شده مامور پل

وز معارف نوش کرده از نبی نوشاب مل

بلبلی باشد علی (ع) کز فرقت آن هر دو گل

و انداران برگ و نوا خوش ناله های زار داشت

صد هزاران رحمت حق باد بر جان رضا

بس بود و الله پیمبر شافعش روز جزا

من ز ایمان گشته ام از جان محب مرتضا

من نهانی گویم از تخمیس از بهر رضا

تا بدانندش (رضا) ایمان بسی انوار داشت

شاهرخ اورامی

شاهرخ اورامی متولد ۱۳۳۲ سنندج. آثار: مجموعه شعر فارسی، تو را من دوست دارم را چه کردی؟، مجموعه شعر کردی هنوز هم هستم، تدوین اشعاری با موضوع تولای علی (ع)، تدوین مجموعه حاضر با عنوان شمع مهر حسین (ع)، کتاب پالنگان الماس سبز اورامان و نیز آخرین سروده‌های عرفانی و دینی به نام «عاشق خوابه که س نه زانی».

مخمس اهل بیت(ص)

بوسـتـان اطهـر آل رسـول(ص)
باغبـانـش احمد و یاسـش بتـول
بلبل بـستـان علی قحـل الفـحول

برگ سبزش شد حسن، گل شد حسین
آنکه خوانده مصطفایش نور عین

یاس پاک و پاک طینت فاطمه
در دل حیدر، زمه را زمزمه
شرح این شرحه ندارد خاتمه

شد حسن مسموم و قربانی حسین
آنکه خوانده مصطفایش نور عین...

* * *

گه حسین و گه حسن شد فاطمه

نوحه گر مرغ چمن شد فاطمه

چون عالی شد سینه زن شد فاطمه

گناه بر قبر حسن (ع) گاهی حسین (ع)

آنکه خواند مصطفایش نور عین

* * *

درس ایثار و شهادت از حسین

هم کلید هر سعادت از حسین

«نثار شهید تاسوعای حسین»

دیده بر آب و دلی پیش برادر دارد	نتواند که دل از روی حسین، بردارد
خیمه و ورد سحرگاه برادر دیده	شرر عاطفه‌ای در دل مجمر دارد
نتواند که طلسم دد و دیوان نگیرد	آیت الکرسی غوغایی زحیدر دارد
به فراتش نکشد تشنگی از خوف خدا	نظری بر لب خشکیده اصغر دارد
اشکی از رخ بفاشند به رخ زینب وهم	غیرتش را بنگر شیوه اخگر دارد
شب پرستان به کمین اند و به تیراند و به تیغ	تا که عباس نیاید که آب بر دارد
بال جانباز خدا بین، که به خاک افتاده	به دهان مشک گرفته غم خواهر دارد
تیر بر چشم خدا دیده او می‌بارد	دشمنش کینه نه با او به پیمبر دارد
کو برادر که ببیند تن عباسش را	بشمرد تیر که بر دیده و پیکر دارد؟
فضل بو فضلی او مفت ندادند به او	درس عشقی ست کز آن ساقی کوثر دارد
به فدای تو کنم شعر و شرار دل خویش	چونکه اورامی تو را شافع محشر دارد